

سرمقاله

پیروزی ترامپ، انعکاس کدام واقعیات!

... ترکیب بزرگترین حامیان هر دو کاندید نشان می داد که در پشت هر یک از آنها مجموعه ای از بزرگترین گروه های سرمایه مالی و نظامی و صنعتی و جنگ سالارانی قرار گرفته اند که از خون کارگران و توده های تحت ستم آمریکا و جهان ارتزاق می کنند و در دشمنی شان با دموکراسی و انقلاب شکی نیست. اما در جریان این انتخابات در حالی که بخشی از طبقه حاکم می کوشید که با نشان دادن چهره ای نرم تر و مسالمت جویانه تر در هیات شعارهای حزب دمکرات، توده ها را فریفته و هیلاری کلینتون را به کاخ ریاست جمهوری بفرستند، محافل دیگر طبقه حاکم چنین می اندیشند که امر کنترل موثر بحران کنونی و سرکوب هر گونه مطالبه دموکراتیک و انقلابی دمیدن در احساسات ارتجاعی و ناسیونالیستی عقب مانده ترین اقشار جامعه با سردادن شعارهای رادیکال نژاد پرستانه و عظمت طلبانه و همچنین پراکندن فضای تهدید و ارباب مستقیم در سطح داخلی و خارجی، بهتر امکان پذیر می باشد...

صفحه ۲

۱۳ آبان، روز دانش آموز گرامی باد!



در روز ۱۳ آبان سال ۱۳۵۷ ارتش امپریالیستی به فرمان شاه مزدور بر روی هزاران دانش آموزی که برای دفاع از منافع برحق توده های ستمدیده ایران، شجاعانه در مقابل بیدادگری های رژیم وابسته به امپریالیسم شاه ایستادگی می کردند، آتش گشود و دهها نوجوان رزمنده را در خاک و خون غلطاند.

گرامی باد یاد شهدای قهرمان دانش آموز در ۱۳ آبان!

فریبرز سنجری

به یاد رفیق نابدل که نامش ماندگار است بر. "نامه حزب" (۱)!

جوانانی که آن دوران را به چشم ندیده اند وقتی می شنوند که یک مبارز فدائی (رفیق نابدل) در روز تولد شاه در سلول انفرادی فریاد "مرگ بر شاه" سر می داده که برخی از زندانیان هم با او همراهی کرده و با وی هم صدا شده بودند، برای درک عظمت این امر تنها کافی است تصور کنند که در قلب شکنجه گاه های جمهوری اسلامی، کسی فریاد مرگ بر خمینی و مرگ بر خامنه ای سر دهد تا متوجه شوند که رفیق نابدل در آن شرایط با چه جسارتی و با قبول چه اذیت و آزار هائی جهت تأثیر گذاری بر دیگر زندانیان سیاسی و بالا نگاه داشتن روحیه مبارزاتی در آن شکنجه گاه قرون وسطائی شاه، به این کار شجاعانه دست زده بود. با چنین تصور و مقایسه ای ست که جوانان مبارز قادر خواهند شد تا علاوه بر شناخت هر چه بیشتر جعلیات اطلاعاتی های جمهوری اسلامی تلاش های رسوای آنانی را هم که چنین جعلیاتی را سند جلوه می دهند هر چه بهتر و عمیقتر درک نمایند.

صفحه ۴

در صفحات دیگر

- ۳۲ سال زندان به خاطر مبارزه با صهیونیسم و امپریالیسم ۸
- نین: اوژن پوتیه ۹
- هنر جدا از طبقه؟ هرگز ۱۲
- در گرامیداشت یاد صفر خان ۱۴
- گزارشی از آکسیونهای اعتراضی فعالین سازمان در سوئد و اتریش، در صفحات ۱۱ و ۲۰

انتخاب ترامپ، نغمه شوم فاشیسم

... طنز تلخ این انتخابات نه پیروزی ترامپ یا شکست کلینتون که در واقعیت هر دو بخشی از سیستمی می باشند که دو حزب مطرح در آمریکا برای حفاظت از موجودیت نظام استثمارگرانه حاکم شکل داده اند، هست بلکه به نمایش درآمدن اوج پوسیدگی و ارتجاع کلیت نظام حاکم بود. دو حزبی که در دهه های اخیر در سیاست خارجی با سیاست های جنگ افروزانه و نابودی میلیون ها انسان در خاورمیانه و آفریقا و در سیاست داخلی با تحمیل سیاست های ریاضت کشی و تشدید استثمار طبقه کارگر از آن حمایت می کردند. بزرگترین ریاکاری این انتخابات "آزاد"، حقنه کردن این دروغ بزرگ می باشد که ترامپ و دستگاه تبلیغاتی اش انتخاب خود را نتیجه رأی کارگران و توده های ستم دیده آمریکا قلمداد می کند...

صفحه ۱۰

اشرف دهقانی

"قنونس سرخ!"

مقدمه ای بر کتاب خاطراتی از یک رفیق

(به یاد گرامی رفیق مرضیه احمدی اسکویی)

... رفیق مرضیه احمدی اسکویی هم به عنوان یک زن چریک سلحشور و هم به عنوان یک زن فدائی شاعر نه فقط در میان مردم مبارز ایران بلکه وسیع تر از آن در میان مردم مبارز افغانستان نیز چهره کاملاً آشنائی است. او نه فقط با نوشته ها و به خصوص با شعرهای زیبا و انقلابی اش و به واقع با زندگی سراسر مبارزاتی اش بلکه با شهادت قهرمانانه خود در جریان یک درگیری مسلحانه با مزدوران رژیم شاه، تأثیر به سزائی روی توده های وسیع مردم و به خصوص روی زنان مبارز ایران به جا گذاشته است. ...

صفحه ۲۰

انتخاباتی خویش با ادعای این که تمام سیاست هایش بر "حمایت از حفظ ثروت مشاغل در آمریکا" مبتنی خواهد بود وعده هایی در مورد کاهش مالیات سرمایه دارانی که تولیدات خود را در داخل آمریکا نگاه می دارند از ۳۵ درصد به ۱۵ درصد داد. وی همچنین برای جلب نظر کارگران کارخانه هایی که صاحبان آن ها در صد انتقال خطوط تولید خود به خارج از آمریکا می باشند ، قول داد که مالیات صاحبان چنان کارخانه هائی را اضافه خواهد کرد. اما حتی اگر این طور فرض شود که چه بسا مانند هر کارزار انتخاباتی دیگر، این وعده ها بر بستر اوضاع وخامت یابنده کارگران و نیاز آن ها به حفظ مشاغل شان موجب فریب برخی از کارگران چنان کارخانه هائی گشته و رای آن ها به نفع ترامپ به صندوق ها ریخته شده است باز بر این اساس نمی توان کل طبقه کارگر و کارگران سفید پوست را در معرض این اتهام قرار داد که گویا ترامپ برگزیده آن ها می باشد.

مروجان این تبلیغات مسموم در حالی که می کوشند آقاء کنند که رای کارگران آمریکا (با بخش سفید پوست آن ها) دلیل روی کار آمدن ترامپ است، یک واقعیت بزرگتر را نیز پنهان می کنند و آن این که ترامپ اساسا به خاطر کسب رای بیشتر از رقیب انتخاباتی خود به پیروزی دست نیافته است. چرا که همه می دانند که در نتیجه کل انتخابات اخیر، ترامپ نسبت به رقیب خود یعنی هیلاری کلینتون در مجموع کل ایالات آمریکا شمار کمتری از آراء شرکت کنندگان به دست آورده است و آن چه به او امکان داد تا برنده انتخابات اعلام شود سیستم انتخاباتی غیر دموکراتیک منحصر به فرد آمریکا یعنی سیستم مبتنی بر آراء الکترال (آراء نمایندگان) بود. در این سیستم نهایتا در هر ایالتی که یک حزب معین برنده انتخابات شود ، تمامی آراء نمایندگان آن ایالت در کنگره بدون احتساب آراء کاندید بازنده، به حساب برنده واریز خواهد شد و نهایتا کاندیدی که نصف به اضافه یک (۲۷۰) از آراء الکترال که تعدادشان ۵۳۸ نفر می باشد را به دست بیاورد - حتی اگر در مجموع، شمار کمتری از آراء مستقیم مردم را بدست آورده باشد - پیروز انتخابات خواهد بود. کاربرد این سیستم انتخاباتی باعث میگردد که اگر هر کاندیدی از احزاب حاکم در ۱۱ ایالت پر جمعیت تر آمریکا از مجموع ۵۰ ایالت این کشور، به هر شیوه ای آراء عمومی را ببرد بدون توجه به نتایج ۳۹ ایالت دیگر برنده انتخابات خواهد بود. چرا که تعداد آراء الکترال همین ۱۱ ایالت پر جمعیت تر معادل تقریباً ۲۷۰ رای یعنی نصف به اضافه یک آرای است که دست یابی به آنها برای رفتن به کاخ سفید کفایت می کند. این مساله ای است که در روند انتخاب ترامپ نیز اتفاق افتاد و او برغم کسب آراء عمومی کمتر، با اتکا به شمار بیشتر آراء الکترال که به دست آورده بود در چهارچوب سیستم انتخاباتی آمریکا به کاخ



پیروزی
ترامپ،
انعکاس
کدام
واقعیات!

طبقه کارگر آمریکا" ست. این تبلیغات دروغین و منحرف کننده که در اشکال تازه توسط نیروهای راست و سازشکار نیز بازتولید می شوند، یادآور تبلیغات مسمومی ست که توسط اتاق های فکر رژیم جمهوری اسلامی پس از نمایشات انتخاباتی ای که منجر به روی کار آمدن احمدی نژاد منفور در این رژیم شد ، در سطح جامعه ما اشاعه یافتند. در آن زمان نیز کوشش به عمل آمد تا احمدی نژاد، این نوکر خانه زاد بورژوازی وابسته حاکم را نتیجه آرا و نماینده "طبقه کارگر" ایران جا بزنند. در حالی که چنین نبود، نه کارگران ایران او را به قدرت رساندند و نه او در تمام مدت حیات سیاسی خویش در تمام مناصب حکومتی و از جمله در نقش رییس جمهوری رژیم دیکتاتوری حاکم ، قدمی به نفع طبقه کارگر برداشت که بتوان او را نماینده طبقه کارگر ایران و یا حتی نزدیک به کارگران جا زد. برعکس او در تمام مدت ریاست جمهوری اش نشان داد که همواره آمر و مجری بزرگترین تعرضات ضد کارگری به حیات و معاش طبقه کارگر ایران بوده است.

در مورد ترامپ نیز این دنائت وحشتناکی ست که این گونه جلوه داده شود که طبقه کارگر آمریکا و از آن محدودتر بخش "سفید پوست" این طبقه منجی خویش را در هیات عریان یکی از فاشیست ترین، نادان ترین، نژاد پرست ترین و بالاخره ضد مهاجر و زن ستیز ترین شخصیت های طبقه حاکم پیدا نموده بود و گویا آراء این طبقه بود که ترامپ را به کاخ سفید روانه ساخته است. نگاهی به اعتراضات پسا انتخاباتی خونین ضد سیستم در آمریکا که بخش بزرگ شرکت کنندگان آن را کارگران و زحمتکشان آمریکایی تشکیل می دهند خود به اندازه کافی افشاگر چنین دروغی ست. اما مغرضین و فریبکاران در اثبات ادعای خود بر این امر تکیه می کنند که ترامپ در جریان کمپین

پیروزی دونالد ترامپ، میلیاردر آمریکایی از حزب جمهوری خواه در چهل و پنجمین دور انتخابات رییس جمهوری در آمریکا، پیش از هر چیز تصویری از شرایط اقتصادی - سیاسی جامعه آمریکا و تضادهای گریبانگیر این بزرگترین قدرت اقتصادی - نظامی جهان را به نمایش گذاشته است. این انتخابات در شرایطی برگزار شد که جامعه آمریکا به عنوان بزرگترین - و یا یکی از بزرگترین - اقتصادهای دنیا در سال های اخیر در چنبره بحران و رکود اقتصادی می سوزد. کند شدن آهنگ رشد اقتصادی و حتی رشد منفی در سال های اخیر، تراکم بی سابقه استقراض مالی، رکود مزمن و در نتیجه گسترش روزمره بیکاری و فقر و گرسنگی در میان میلیون ها تن از آسیب پذیرترین اقشار جامعه، رشد نژادپرستی و خارجی ستیزی، خواست تغییر بنیادی در این اوضاع وحشتناک را با بانگی هر چه رساتر در جامعه آمریکا به صدا درآورده است. رشد و تشدید بی وقفه تضادهای طبقاتی به شکننده شدن هر چه بیشتر آستانه تحمل اجتماعی در طبقه کارگر و زحمتکشان منجر شده و این واقعیت خود را در وقوع شورش های بزرگ اجتماعی چون شورشی که به خیزش ۹۹ در صدی ها معروف شد و یا شورش علیه کشتار رنگین پوستان و خشونت نهادینه در دستگاه پلیس نشان می دهد.

ترامپ در چنین شرایطی به عنوان نماینده بزرگترین سرمایه داران و میلیاردر های طبقه حاکم ، سکان ریاست جمهوری در آمریکا را در دست می گیرد. اما برغم این حقایق بدنبال پیروزی ترامپ شاهد ظهور تبلیغات مسمومی از سوی رسانه های بورژوازی هستیم که با کتمان واقعیت شرایط اقتصادی - سیاسی ای که منجر به روی کار آمدن ترامپ شد، مدعی اند که پیروزی وی حاصل "آراء بخش سفید پوست

چه شرایطی نظام اقتصادی - سیاسی حاکم بر آمریکا را احاطه کرده و طبقه حاکم یعنی بورژوازی امپریالیستی آمریکا با چه اوضاعی مواجهند که بر بستر آن زمینه ورود تبهکار نژاد پرستی نظیر ترامپ به کارزار انتخاباتی آمریکا آماده و سرانجام منجر به جلوس وی به کرسی ریاست جمهوری آمریکا شده اند.

واقعیت این است که در سالهای اخیر جهان سرمایه داری در چنبره یکی از شدیدترین بحران های اقتصادی لاعلاج خود گرفتار شده و با تبعات ناگزیر آن دست و پنجه نرم می کند. رکود شدید اقتصادی و موج ورشکستگی کارخانه ها و بانک ها و موسسات تولیدی و مالی و فرضهای نجومی ای که همچون بختکی بر اقتصاد حتی پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری سایه افکنده مانند یک سرطان بر اقتصاد آمریکا نیز چنگ انداخته و باعث شده تا رشد اقتصادی این بزرگترین قدرت اقتصادی دنیای سرمایه داری در سالهای اخیر بسیار بطنی گشته و گاهی به حد صفر و یا رشد منفی گذار کند.

در آستانه انتخابات اخیر آمریکا تا آنجا که به نموده های این بحران در داخل جامعه آمریکا باز می گردد، اقتصاد آمریکا بنا به نظر برخی از کارشناسان نشانه های ورود به یک رکود جدید شبیه رکود سنگین سال ۲۰۰۷ را از خود نشان می دهد. به طور مثال آماري که در ماه مارس ۲۰۱۶ توسط دولت آمریکا اعلام شده نشان می دهند که سیر نزولی سرمایه گذاری در بخش های صنعتی و تجاری با برخی کش و قوس ها ادامه یافته است. در ماه مارس امسال اعلام شده که نرخ رشد تولیدات صنعتی از ۲۰۱۰ به این سو به کمترین میزان خود رسیده است. در بخش تجارت نرخ رشد منفی در آخرین سه ماهه پیش از انتشار این ارقام منهای ۱۰/۷ درصد بوده است و از حجم سرمایه گذاری در قسمت ماشین آلات جدید نیز ۸/۶ درصد کاسته شده و ارقام این بخش از سال ۲۰۰۷ تا کنون بیشترین کاهش را نشان می دهند.

اما تجلی برجسته تداوم رکود اقتصادی در آمریکا به مساله کاهش قدرت خرید مصرف کنندگان باز می گردد که مصارف آنها مجموعاً دو سوم اقتصاد آمریکا را تشکیل می دهد. در این زمینه نیز بازارهای آمریکا با گرایش صعودی در زمینه کمبود تقاضا روبرو بوده اند و در بخش خرده فروشی کالاها و اقلام مصرفی و به طور مثال بازار اتومبیل، آمار در سه ماهه منتهی به مارس ۲۰۱۶ از کاهش تقاضا و بالنتیجه سقوط فروش خبر می دهند. در بخش مسکن نیز کاهش خانه سازی به علت فقدان تقاضا کاهش یافته است. بررسی صادرات آمریکا نیز نشانگر روند نزولی در این بخش از اقتصاد آمریکا در سال ۲۰۱۶

مطابق آمار منتشر شده حدود ۱۰۰ میلیون رای دهنده آمریکایی که تقریباً ۴۵ درصد کل واجدان حق رای را تشکیل می دهند، اساساً در این انتخابات شرکت نکردند و با این عمل، رای عدم اعتماد خود به کل سیستم حاکم را نشان دادند. با توجه به وجود ۲۳۲ میلیون واحد حق رای در انتخابات اخیر و ۶۰ میلیون رأیی که ترامپ آورد براحتی می توان دید که وی در حقیقت مجموعاً نماینده چیزی بیش از یک چهارم کل آراء واجدین حق رای در آمریکا نمی باشد. به این ترتیب تبلیغات مسمومی که در صدد جلوه دادن ترامپ به عنوان نماینده آراء بخش سفید پوست طبقه کارگر می باشد حتی نمی تواند وی را نماینده کل آحاد جامعه آمریکا جا بزند و این امر خود بیانگر رسوایی سازمان دهندگان و مروجین این تبلیغات می باشد.

ورود پناهجویان دیوار بزرگی در مرز آمریکا و مکزیک به خرج دولت آن کشور خواهد کشید؛ ترامپ خارجیان را با بیشمیری تمام "جانیکار" و "متجاوز" لقب داده و خواهان اخراج تمام مسلمانان از آمریکا و ممنوعیت ورود آن ها به این کشور شده؛ زن سنتیزی ترامپ از دیگر مشخصه های بارز کمپین انتخاباتی وی بوده و وعده تصویب و اعمال قوانین بسیار سخت تر سقط جنین و همچنین اعمال نوعی از مجازات علیه زنانی که مبادرت به سقط جنین کنند از دیگر تم های تبلیغات انتخاباتی وی در جمع هوادارانش بوده است. در زمینه مبارزه با تروریسم وی در اظهار نظرات خود مطرح ساخته که شکنجه "واتروردینگ" را رسماً باز خواهد گردانید و کلاً با بیشمیری از ضرورت اعمال شکنجه علیه متهمان و اسرایی که به وسیله ارتش آمریکا بازداشت شده اند، سخن گفته است. و بالاخره ترامپ با نمایش روحیه ارتجاعی عظمت طلبی آشکار امپریالیستی از ضرورت اعمال قدرت برای بازگشت "مجد و عظمت" به آمریکا و رهبری آن دم زده و خواهان باج بیشتر از ژاپن و عربستان و شرکای خود گشته و از کمبود "غنایم" آمریکا در جنگ عراق به دلیل "بی کفایتی" سیاستمداران فعلی آمریکا شکایت کرده است. در یک کلام آن چه که در سخنرانی های انتخاباتی آمریکا و وعده های ترامپ به جامعه آمریکا و مردم دنیا ارائه شده مجموعه ای از بی شرمانه ترین سیاست های نژاد پرستانه، فاشیستی، زن ستیز و جنگ طلبانه و ضد مردمی بوده که طبیعتاً نگرانی هر انسان آزادیخواه و وجدان بیدار اجتماعی در مورد سیاست های ۴ سال آینده طبقه حاکم و کابینه ترامپ را بر می انگیزد.

ایالات متحده آمریکا

درگیر بحران شدید اقتصادی

با پیروزی ترامپ اکنون برای نه تنها مردم آمریکا بلکه برای مردم کل جهان این سؤال مطرح گشته این است که برآستی

سفید راه یافت. این چهارمین بار است که در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری آمریکا چنین اتفاقی می افتد و یک رییس جمهور برغم کسب آراء کمتر رای دهندگان در سراسر کشور پیروز انتخابات می گردد. با توجه به این حقیقت، برای هر چشم جوایح حقیقت روشن می گردد که این نه رای "رای دهندگان" آمریکا و یا محدودتر از آن "بخش سفید پوست طبقه کارگر آمریکا" بلکه آراء اکثرال نمایندگان طبقه حاکم در کنگره است که نهایتاً رییس جمهور آمریکا را تعیین می کند. امری که در نفس خود ماهیت "دمکراسی" سیستم انتخاباتی آمریکا را هم نشان می دهد.

از طرف دیگر با نگاهی به انتخاباتی که به پیروزی جمهوری خواهان و ترامپ منجر شد می توان دید که مطابق آمار منتشر شده حدود ۱۰۰ میلیون رای دهنده آمریکایی که تقریباً ۴۵ درصد کل واجدان حق رای را تشکیل می دهند، اساساً در این انتخابات شرکت نکردند و با این عمل، رای عدم اعتماد خود به کل سیستم حاکم را نشان دادند. با توجه به وجود ۲۳۲ میلیون واحد حق رای در انتخابات اخیر و ۶۰ میلیون رأیی که ترامپ آورد براحتی می توان دید که وی در حقیقت مجموعاً نماینده چیزی بیش از یک چهارم کل آراء واجدین حق رای در آمریکا نمی باشد. به این ترتیب تبلیغات مسمومی که در صدد جلوه دادن ترامپ - این عنصر فریبکار فاشیست و ماهیتاً کارگر ستیز - به عنوان نماینده آراء بخش سفید پوست طبقه کارگر می باشد حتی نمی تواند وی را نماینده کل آحاد جامعه آمریکا جا بزند و این امر خود بیانگر رسوایی سازمان دهندگان و مروجین این تبلیغات می باشد. همان طور که می دانیم از همان اولین ساعات پس از اعلام نتایج انتخابات، مردم معترض در ده ها شهر این کشور به خیابان ها ریخته و با نمایش خشم و اعتراض خود به نتایج انتخابات، اعلام کردند که ترامپ را به عنوان رئیس جمهور آمریکا نمی پذیرند. آن ها با ترتیب تظاهرات های بزرگ در عین حال کوشیدند سیستم انتخاباتی آمریکا و موازین به اصطلاح دمکراتیک این بزرگترین قدرت بورژوازی مدعی "آزادی" و "حقوق بشر و دمکراسی" را به سخره بگیرند و فریاد زند "ترامپ رییس جمهور من نیست".

نتایج انتخابات اخیر آمریکا در حالی که موجبات خوشحالی و سرور جنگ طلبان و صاحبان بزرگترین کارتل های نظامی و انحصارات چپاول گر امپریالیستی در این کشور را باعث شده، به موج بزرگی از خشم و نفرت و نگرانی صد ها میلیون تن از مردم آمریکا، افکار عمومی آزادیخواه و توده ها در سراسر جهان دامن زده است. تمامی کسانی که روند انتخابات آمریکا و اظهار نظر ها و وعده های دو کاندید رقیب را دنبال می کردند می دیدند که تا آن جا که به وعده های انتخاباتی ترامپ باز می گردد، وی قول داده که برای جلوگیری از

جامعه آمریکا در اینجا و آنجا تحرکات نیروهای راست افراطی و فاشیست وابسته به محافل طبقه حاکم نیز تشدید شده و باعث گشته تا جریان‌های ارتجاعی و نژاد پرست با برخی شعارهای آشکار فاشیستی و نژاد پرستانه که پیش از این کمتر شنیده می شدند به میدان بیایند و در مقابل جریان مبارزه علیه کل نظام حاکم صف آرایی کنند.

این واقعیات به طور کلی ترسیم کننده سیمای اقتصادی - اجتماعی جامعه آمریکا و تضادها و بحران‌هایی است که نظام حاکم بر آمریکا و طبقه سرمایه دار در آستانه انتخابات ریاست جمهوری اخیر با آن دست و پنجه نرم می کردند. بدیهی است که در مواجهه با چنین شرایطی و برای کنترل جامعه هر یک از احزاب طبقه حاکم آمریکا یعنی حزب دمکرات و حزب جمهوریخواه با شعارها و وعده‌های انتخاباتی و روشهای خاص خود به میدان آمدند. ترکیب بزرگترین حامیان هر دو کاندید نشان می داد که در پشت هر یک از آنها مجموعه‌ای از بزرگترین گروه‌های سرمایه مالی و نظامی و صنعتی و جنگ سالارانی قرار گرفته اند که از خون کارگران و توده‌های تحت ستم آمریکا و جهان ارتزاق می کنند و در دشمنی شان با دمکراسی و انقلاب شکی نیست. اما در جریان این انتخابات در حالی که بخشی از طبقه حاکم می کوشید که با نشان دادن چهره ای نرم تر و مسالمت جویانه تر در هیات شعارهای حزب دمکرات، توده‌ها را فریفته و هیلاری کلینتون را به کاخ ریاست جمهوری بفرستد، محافل دیگر طبقه حاکم چنین می اندیشند که امر کنترل موثر بحران کنونی و سرکوب هر گونه مطالبه دمکراتیک و انقلابی دمیدن در احساسات ارتجاعی و ناسیونالیستی عقب مانده ترین اقشار جامعه با سردادن شعارهای رادیکال نژاد پرستانه و عظمت طلبانه و همچنین پراکندن فضای تهدید و ارباب مستقیم در سطح داخلی و خارجی، بهتر امکان پذیر می باشد.

به طور خلاصه باید گفت که ظهور ترامپ فاشیست و نژاد پرست و پناهنده ستیز و ضد زن برآیند چنین کشاکشی است. پیروزی این مهره مرتجع و تبهکار به عنوان چهل و پنجمین رییس جمهور آمریکا منعکس کننده نیاز حیاتی امپریالیسم آمریکا برای تعرضی گسترده تر به کارگران و خلقهای تحت ستم در آمریکا و در سطح بین المللی به منظور نجات خود از بحران کنونی و پس زدن جبهه متراکم توده‌های معترضی است که در تجربه زندگی روزمره خود هر روز به شکل و شیوه ای حاکمیت نظام سرمایه داری را به چالش می کشند. تاریخ گواهی می دهد که در نبرد فیما بین توده‌های مبارز تحت ستم و استثمارگران و مرتجعینی که سد راه پیشرفت تاریخند، پیروزی نهائی از آن اولی‌ها خواهد بود.

باشند و مدت زمان بیکاری در مقایسه با سال ۲۰۰۰ در آمریکا سه برابر افزایش یافته است. رکورد تاریخی دیگری که در اقتصاد آمریکا به ثبت رسیده میزان نجومی قرض دانشجویان به بانکهاست که یک تریلیون دلار را در بر می گیرد. در چنین شرایطی ۶۱ میلیون نفر از مردم برای سیر کردن شکم خود متکی به کوپن‌های غذا می باشند در حالی که این رقم در سال ۲۰۰۸ حدود سی و یک میلیون نفر بود و ...

در چنین شرایطی نیروی محرکه ناشی از حرص و آز سیری ناپذیر سرمایه داران برای حفظ نرخ سود شان، طبیعتاً آنها را به اتخاذ شیوه‌های استثمارگرانه تر و سرکوبگرانه تر علیه توده‌های استثمار شده رهنمون می کند و دولت به مثابه خدمتگزار بی چون و چرای منافع سرمایه داران حاکم موظف به پیشبرد این سیاست‌ها و کنترل و سرکوب جامعه می باشد. **گرایش فزاینده طبقه حاکم در آمریکا و دولتهای مدافع آن- از هر حزبی که باشند- به ایجاد بحران و جنگ افروزی در خارج از مرزهای آمریکا و سازمان دادن یک تعرض غارتگرانه بزرگتر به دسترنج و کار و حقوق کارگران و زحمتکشان و توده‌های تحت ستم، یک گرایش فوی ست که خود را به طور روزمره در سیاست‌های اتخاذ شده توسط دولت‌های حاکم در آمریکا نشان می دهد. طبقه حاکم در این کشور قادر به پاسخگویی به مطالبات طبیعی توده‌ها و خواست‌های بر حق آنان حتی همچون قبل، نیست. این امر بویژه در سالهای اخیر به طور ناگزیر به رشد ناراضیتی و فوران خشم در میان اقشار فقیر آمریکا، بویژه جوانان منجر شده است. در سالهای اخیر نمود بارز این وضعیت در جنبش "وال استریت" و "۹۹ درصدی‌ها" در بزرگترین شهرهای آمریکا پدیدار شد. تظاهرات متعدد و جنبش توده‌ای که در زیر پرچم اعتراض به کشتار سیستماتیک سیاه پوستان توسط پلیس آمریکا و نژاد پرستی نهادینه شده در این ارگان سرکوب طبقه حاکم سازمان یافته جلوه‌های دیگری از خشم فوران یافته ستم‌دیدگان آمریکا علیه سیستم حاکم را به نمایش گذارد و بالاخره جمع شدن و سازمان یافتن بخش قابل توجهی از جوانان جامعه آمریکا در همین انتخابات اخیر حول شعارهای "عدالت اجتماعی" و "سوسیالیزم" و "برابری" و تظاهرات خونین پسا انتخاباتی در اعتراض به سیستم انتخابات و برگزیده شدن ترامپ همگی جلوه‌های بارزی از اوضاع ملت‌هت جامعه آمریکا و شدت تضادهای طبقاتی در آن را به منصفه ظهور رسانده است.**

در چنین اوضاع و احوالی یعنی رشد ناراضیتی عمومی و رادیکالیزه شدن فضای

می باشد. بطور کلی می توان دید که تنها بخش اقتصادی ای که بویژه در سالهای اخیر کمابیش در آمریکا رونق داشته بخش تولیدات و خدمات نظامی و تسلیحاتی است که دولت آمریکا با چند لشکر کشی تجاوزکارانه و بحران سازی‌های عامدانه زمینه‌های رونق آن را فراهم کرده است. همین رونق بخش نظامی است که تاحدی از سقوط بیشتر اقتصاد آمریکا به ورطه رکود جلوگیری کرده است.

بر پای و تداوم چندین جنگ خونین و مرگبار با میلیونها کشته و زخمی و آواره و ویرانی جبران ناپذیر منابع و ساختارها در چند کشور در سالهای اخیر به عنوان یک بازار فعال و متقاضی سلاح و جنگ افزار و خدمات نظامی برای اقتصاد جنگی نظام سرمایه داری که بزرگترین سهم را در آن ایالات متحده آمریکا داراست عمل نموده و فضای تجارت قابل توجهی در اختیار آمریکا قرار داده است. ولی به طور کلی از ماه جون سال ۲۰۰۹ که کارشناسان اقتصادی رسماً "پایان" رکود اقتصادی آمریکا و ورود به دوره "رونق" را اعلام کرده اند، این پنجمین باری ست که علایم نزولی جدید دوباره در اقتصاد آمریکا هویدا شده و با توجه به نرخ بسیار کم رشد در برخی از ماه‌ها، دیگر بار سخن از "توقف اقتصاد آمریکا" در محافل اقتصادی گفته می شود. مضافاً آن که میزان بدهی دولت آمریکا از مرز ۱۸ تریلیون دلار گذشته و چهره بزرگترین ولی مقروض ترین قدرت امپریالیست جهان را به نمایش درآورده است. این تصویر محدودی از اوضاع اقتصادی ایالات متحده آمریکا در آستانه انتخابات اخیر بوده است.

روشن است که با وجود همه تلاش‌های امپریالیستی برای سرشکن کردن بار عواقب وخیم بحران بر دوش کارگران و توده‌های ستم‌دیده در کشورهای تحت سلطه، در شرایط تداوم و رشد بحران اقتصادی، یکی از سیاست‌های بی چون چرای سرمایه داران و دول حاکم در عین حال تحت فشار قرار دادن طبقات و اقشار استثمار شونده در جامعه خود نیز می باشد. گسترش فقر و گرسنگی و بیکاری و بی خانمانی در میان طبقه کارگر و فقیرترین اقشار جامعه آمریکا محصول مستقیم چنین شرایطی است. آمار منتشره توسط منابع مختلف نشان می دهند که هم اکنون ۶٫۷ درصد جامعه آمریکا در فقر مطلق به سر می برند و این یک رکورد تاریخی برای آمریکاست. علاوه بر این رقمی نزدیک به ۱۰۰ میلیون نفر در زیر خط فقر و یا با اندکی فاصله از آن زندگی می کنند. تحت نظام "دمکراسی" و "فرصتهای برابر" ادعایی آمریکا درآمد یک درصد افراد ثروتمند جامعه آمریکا، برابر با ثروت ۹۵ درصد بقیه مردم است. در حالی که ۲۴۰ میلیون نفر آمریکایی در سن اشتغال هستند ولی فقط ۱۴۰ میلیون نفر شاغل می

فریبرز سنجری

به یاد رفیق نابدل

که نامش ماندگار است

بر، "نامه حزب" (۱)!



آچیل سحر.

اویان کونش!

آچیل بو سون نفسده.

بو قار ائلیق قفسده.

سنبله من تاپیم

ینی حیات.

چیچکلرین آچیلرین.

شفقلرین ساجیلرین.

باغیشلاسرین بو انلاره نجات. من....

فقیه" و ابزار سرکوب و جنایت اش منتشر شده نام "سند" اطلاق کرد. چرا که آن ها از سوی نهادی منتشر شده اند که نشان داده یکی از وظایف و پیشه های رسوایش سند سازی علیه مخالفان است و در راه انجام همین وظیفه است که در برخورد با واقعیات تاریخی، چنین نهادهایی می کوشند که روز را شب و شب را روز جلوه دهند. با توجه به این تجربه نمی توان دستکاری های حتمی و قطعی وزارت اطلاعات در این به اصطلاح "اسناد" را نادیده گرفت و آن ها را واقعی و دست نخورده جلوه داد.

در برخورد به یاقوه گویان ضد کمونیست که در خط جعلیات وزارت اطلاعات قلم می زنند و این جعلیات را به وسیله ای جهت کوبیدن کمونیست ها و انقلابیون جان بر کفی که به قول رفیق آختای "از دل پاک حقیقت" زاده شده اند، تبدیل کرده اند، من به عنوان یک زندانی سیاسی در سال پنجاه که از نزدیک در جریان برخوردهای قهرمانانه رفیق نابدل در سیاهچال های رژیم شاه بودم وظیفه خود می دانم که هم بر اساس مشاهدات خود و هم بر اساس اطلاعات و اسنادی که دیگر زندانیان سیاسی در آن دوره در اختیار جنبش قرار داده اند واقعیات هائی را بازگوئی کنم که به روشنی خط باطل بر یاقوه گوئی های "سربازان گمنام امام زمان" و افراد ضد کمونیست زده و کذب جعلیات آن ها را گواهی می دهند. با این کار در ضمن می کوشم ادای دینی کرده باشم به یکی از چهره های برجسته جنبش کمونیستی میهن مان، رفیق علیرضا نابدل که یاد و خاطره و نوشته هایش هنوز هم الهام بخش مبارزه با سیاهی هائی است که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بر مردم رنج دیده ایران تحمیل کرده است.

در این نوشته از چگونگی دستگیری رفیق نابدل تا چگونگی برخوردهای شجاعانه او در سلول های شکنجه گاه شاه که بیانگر خشم انقلابی او نسبت به دشمن بود سخن گفته و آن گاه از برخورد های آموزنده و روحیه دهنده اش در اوین و در

روشن است که برای کسانی که دناات های "سربازان گمنام امام زمان" را در طول بیش از سه دهه سلطه مطلق این دژخیمان دیده و لمس کرده اند و شاهد سند سازی ها و افترا های این جنایتکاران علیه هر نیروی مخالف خود بوده اند، چنین کاغذ پاره هائی از کمترین ارزش برخوردار نیستند. کما این که شاهد چگونگی برخورد جوانان و مردم مبارز ما با این خزعبلات بودیم و دیدیم که آن ها کتاب مزبور (کتاب دشمن) را خواندند تا از هر چه که در آن اجباراً برای جلب توجه خواننده قرار داده بودند و قابل استفاده بود سود جویند و آن گاه آن را به کناری نهاده و با تقویت صمیمیت و عشق شان نسبت به رزمندگان فدائی، عملاً مُشت بر دهان یاقوه گویان اطلاعاتی زدند. این مهر و محبت به انقلابیون دهه ۵۰ را ما در سال پس از انتشار این کتاب و در خیزش بزرگ مردمی سال ۸۸ از سوی توده های جان به لب رسیده نیز شاهد بودیم که با شعار هائی که یاد آور ارزش های مبارزاتی آن انقلابیون و روش های مبارزاتی آن ها بود - شعار ها و روش هائی که کاملاً در تخالف با گفتمان سازی های جناح های درونی رژیم بود - به خیابان ها ریختند و ماشین سرکوب جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات جهنمی اش را رسوا ساختند. پاسخی که بهتر از هر تکذیبیه ای مُشت بر دهان یاقوه گویانی زد که سمیل شان "کهریزک" و تهدیدشان "کهریزکی" کردن بود.

با این حال جدا از خود رژیم، همواره افراد ضد کمونیستی هستند که به نوبه خود با کوشش در تخطئه چهره تابناک کمونیست ها، آب به آسیاب دشمن می ریزند و ما امروز می بینیم که هر چه از آن خیزش بزرگ دورتر می شویم در فراموشی ناشی از گذر زمان، چنین کسانی یاقوه های وزارت اطلاعات در آن کتاب علیه کمونیست های فدائی را در این جا و آن جا تکرار کرده و گاه به عنوان "سند" به آن استناد می کنند. چنین یاقوه گویانی البته به روی خود نمی آورند که نمی توان به کاغذ پاره هائی که از سوی "سربازان گمنام امام زمان" یعنی چشم و گوش های "ولایت مطلقه

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی سالهاست به هر وسیله ای متوسل می شود تا با خدشه وارد نمودن بر چهره های تابناک جنبش کمونیستی و بالطبع چریکهای فدائی خلق ذهن توده ها را نسبت به پیشگامان و قهرمانان جنبش انقلابی در دهه ۴۰ و ۵۰ مخدوش ساخته و به این وسیله در گرایش توده ها به این انقلابیون و درس گیری از مبارزات و سنت های مبارزاتی که آن ها با نثار جان خود بر جای گذاشته اند، اخلاص ایجاد نموده و مهمتر آن که از جذب نسل جوان مبارز به راه و آرمان های انقلابی آنان جلوگیری کند. یکی از این چهره ها رفیق علیرضا نابدل، از مسئولین شاخه آذربایجان چریکهای فدائی خلق می باشد که در جریان محاکمه اش در زمستان سال ۵۰ با دفاع آتشین از آرمان های طبقه کارگر و مبارزه مسلحانه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، عملاً مرگ افتخار آمیز را به جان خرید و بیدادگاه های این رژیم را به دادگاه محکومیت رژیم ددمنش شاه تبدیل نمود. او کمونیست بزرگی بود که با افکار و اعمال انقلابی و با پیگیری در امر مبارزه علیه هر گونه ستم از جمله ستم ملی به یکی از قهرمانان مردم آذربایجان و ایران تبدیل شد. درست به این دلیل و تقدیر توده های مبارز ایران و به خصوص جوانان آذربایجان از رفیق علیرضا نابدل و گرایش آن ها به اشعار و نوشته های به جا مانده از اوست که امروز "سربازان گمنام امام زمان" جمهوری اسلامی، این چهره فراموش نشدنی جنبش کمونیستی ایران را آماج دسیسه های ضد انقلابی خود قرار داده اند.

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در کتابی که در بهار سال ۱۳۸۷ تحت عنوان "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشر نمود با درج کاغذ پاره ای تحت عنوان "برگ بازجویی و صورتجلسه" در صفحه ۹۱۰ این کتاب مدعی شد که رفیق نابدل در زمانی که در سال ۵۰ دستگیر شده بود در زندان، این ندامت نامه را نوشته است. سازندگان این کاغذ پاره بر روی آن تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۵۰ را قرار داده اند.

شده و وی را به بیمارستان باز می گردانند.

بگذارید در همین جا باز تاکید کنم که این حادثه را خود نگهبانان زندان و بازجویان که از فرط شجاعت و قاطعیت رفیق نابدل متعجب و بهت زده بودند در همان زمان در بازداشتگاه شهربانی نقل می کردند و به هیچ وجه موضوعی نبود که صرفا از سوی یاران رفیق نابدل تعریف شده و یا در آن اغراق شده باشد. اتفاقا زندانیان سیاسی از طریق پاسبان های شهربانی که آن ها نیز از عزم شجاعانه رفیق نابدل متحیر بودند، در شرایطی که این موضوع زبان به زبان در محوطه شهربانی می گشت، این موضوع را شنیده و از این حادثه مطلع شدند و با تأثیر گیری از عزم انقلابی رفیق نابدل به او درود فرستادند. رفیق اشرف دهقانی علاوه بر این که در کتاب "حماسه مقاومت" در این مورد نوشته و در صفحه ۱۷ کتاب "بذره های ماندگار" هم گواهی داده است که در زندان اطلاعات شهربانی رفیق نابدل را در حالی که همه جای بدنش باند پیچی بود و او را با برانکار حمل می کردند دیده است.

امروز کسانی که چه به خاطر یادآوری حقارت خویش در مقابل دشمن قادر به درک چنان شجاعت ها و قهرمانی ها از چریک های فدائی خلق در چنگال دشمن نیستند و چه مغرضینی که به هر حال در رژیم جمهوری اسلامی وظیفه تخطئه کمونیست ها را به عهده گرفته اند در تلاشند واقعیت تلاش رفیق نابدل برای خودکشی خود در زندان و پرت کردن خود از اتاق بیمارستان شهربانی را انکار و آن را غیر واقعی جلوه دهند تا بتوانند به مقاصد خود که همانا اشاعه روحیه غیر مبارزاتی در میان مردم و محروم ساختن آن ها از درس گیری از انقلابیون گذشته می باشد جامه عمل بپوشانند.

حال بگذارید به سلول های شهربانی برویم و ببینیم که رفیق نابدل در زمانی که زیر بازجویی در سلول بازداشتگاه اطلاعات شهربانی بود، چه کرد. اصغر ایزدی که در سال ۵۰ در ارتباط با چریک های فدائی خلق دستگیر و در زیر شکنجه مقاومتی قابل تحسین از خود نشان داده بود در مطلبی تحت عنوان "من مرگ را دیدم" که به تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۹۴ درج شده در سایت زمانه ، گوشه هایی از خاطراتش در آن زمان را نوشته و از جمله می گوید: "در این اتاق بود که دانستم کسی که روز چهارم آبان در انفرادی زندان اطلاعات شهربانی، فریاد "مرگ بر شاه" سر داد و چند نفری از جمله من با او هم صدا شده بودیم، علیرضا نابدل بود."

بنابراین بر اساس گواهی این شاهد عینی معلوم می شود که رفیق نابدل در ۴ آبان سال ۵۰ و در شرایطی که هنوز در زیر بازجویی بود در سلول انفرادی فریاد "مرگ بر شاه" سر داده و زندانیان دیگر را نیز با خود هم آواز کرده است. این برخورد در

رفیق علیرضا نابدل، از مسئولین شاخه آذربایجان چریک های فدائی خلق می باشد که در جریان محاکمه اش در زمستان سال ۵۰ با دفاع آنتشین از آرمان های طبقه کارگر و مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه، عملا مرگ افتخار آمیز را به جان خرید و بیدادگاه های این رژیم را به دادگاه محکومیت رژیم ددمنش شاه تبدیل نمود. او کمونیست بزرگی بود که با افکار و اعمال انقلابی و با پیگیری در امر مبارزه علیه هر گونه ستم از جمله ستم ملی به یکی از قهرمانان مردم آذربایجان و ایران تبدیل شد. درست به این دلیل و تقدیر توده های مبارز ایران از رفیق علیرضا نابدل است که امروز "سربازان گمنام امام زمان" جمهوری اسلامی، این چهره فراموش نشدنی جنبش کمونیستی ایران را آماج دسیسه های ضد انقلابی خود قرار داده اند.

بر اساس گزارشات رفقائی که آن زمان با رفیق نابدل در زندان بودند ، این رفیق را پس از دستگیری به بیمارستان شهربانی می برند و در همان بیمارستان ، بازجویی از وی در حالی که مجروح بود آغاز می شود. آن طور که خود رفیق نابدل در اوین و در جمع رفقای فدائی توضیح داد، در بازجویی بیمارستان شهربانی جدا از ماموران اداره اطلاعات شهربانی، حسین زاده بازجوی وحشی ساواک (رضا عطاپور مجرد) هم حضور داشت، دژخیمی که در حین سؤال و جواب با فشار به قسمت های مجروح بدن رفیق نابدل به آزار و شکنجه او می پرداخت.

در روز هایی که رفیق نابدل در بیمارستان شهربانی - که در خیابان بهار تهران واقع شده بود - بستری بود یک روز در فرصتی که پیش می آید جهت خودکشی و حفظ اسرار مردم خودش را از پنجره اتاق به بیرون پرت می کند. در همین حین ، نگهبان سراسیمه سر می رسد و تلاش می کند مانع از کار او شود اما دستش تنها به گوشه لباس او گیر می کند و قادر به نگهداشتن او نمی شود و رفیق نابدل از طبقه سوم بیمارستان به کف محوطه بیمارستان می افتد. نکته مهم دیگر از برخورد شجاعانه رفیق نابدل که در همان زمان در شهربانی پیچیده و ورد زبان ماموران و شکنجه گران قرار گرفت، این واقعیت است که رفیق نابدل وقتی پس از پرت کردن خود از طبقه سوم بیمارستان می بیند که هنوز زنده است بخیه های شکمش را که پاره و شکاف برداشته بود با دست کنار زده و می کوشد روده هایش را از شکاف شکمش بیرون کشیده و پاره کند و به این وسیله به حیات خویش خاتمه دهد. اما در همین حال ماموران دشمن سر می رسند و مانع از کار او

جمع رفقای فدائی خواهم گفت و در آخر هم به چگونگی برخورد او در بیدادگاه رژیم شاه و تیرباران او توسط دژخیمان این رژیم می پردازم. مسلما مطالعه این روند به هر کسی که طالب حقیقت باشد بی ارزشی کاغذ پاره های درج شده در کتاب وزارت اطلاعات را نشان داده و دلائل دشمن و تلاش افراد ضد کمونیست مغرض برای خدشه وارد کردن بر چهره تابناک چریک فدائی خلق، علیرضا نابدل را نیز به نمایش خواهد گذارد.

در ۲۵ فروردین سال ۵۰ ، رفقا علیرضا نابدل و جواد سلاحی در حالی که به طور مسلحانه به پخش اولین اعلامیه های چریک های فدائی خلق مشغول بودند در منطقه پامنار تهران با ماموران انتظامی مواجه شدند و در جریان درگیری مسلحانه ای که بین آن ها و نیرو های انتظامی رژیم صورت گرفت ، رفیق جواد سلاحی به شهادت رسید و رفیق نابدل در حالی که مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود ، دستگیر شد. در این جا برای درک شیوه برخورد رفیق نابدل در زمان دستگیری بهتر است به گزارش افسر نگهبان کلانتری بازار، ستوان یکم حبیبی فر، که گوشه ای از آن در کتاب وزارت اطلاعات "چریک های فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" صفحه ۳۳۴ درج شده ، اشاره شود، البته با این تاکید که هر تغییری هم که اطلاعاتی ها در این گزارش داده باشند که قطعا داده اند باز این گزارش در بطن خود حاوی نکته مهمی است که توجه به آن برای شناخت موضوع مورد بحث ما ضروری است.

در این گزارش در باره رفیق نابدل آمده است که شخصی مصدوم که خود را "محسن رضائی" معرفی کرده بود را ماموران به کلانتری آوردند. در ادامه گزارش در باره محسن رضائی یعنی رفیق نابدل نوشته شده که: "در محوطه کلانتری محسن رضائی ناگهان دستش را از دست ماموران بیرون کشیده و اسلحه کمری خود را خارج و قصد شلیک داشت که از کارش جلوگیری" به عمل آمد.

این گزارش خود دشمن ، آشکارا بیانگر آن است که رفیق نابدل علیرغم این که مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود و در محاصره ماموران شهربانی قرار داشت ، اما باز هم از تلاش باز نایستاده و در "محوطه شهربانی" به "قصد شلیک" ، " اسلحه کمری خود را خارج" کرده بود که متاسفانه موفق به شلیک نشده بود. آیا مطالعه همین برخورد آن هم در زمان دستگیری و در شرایطی که رفیق گلوله هم خورده و مجروح بوده، نشان دهنده روحیه سرشار از مقاومت و درس گرفتاری رفیق نابدل در مقابل دشمن در شرایط اسارت نمی باشد؟

مورد معلم بزرگمان صمد بهرنگی صحبت می کرد، چگونه با تشریح داستان های او برای کودکان گفت که دیالکتیک در داستان های صمد موج می زند و هر کدام را که بخوانی این امر را در آن ها خواهی دید. به نظر او در آثار و داستان های صمد پدیده ها نه در خارج از شرایط مادی بلکه در ارتباط جدائی ناپذیر با مجموعه پدیده های دیگری که آن ها احاطه کرده اند، قرار گرفته و توضیح داده می شوند. صحبت های رفیق نابدل همواره آموزنده و حاوی کلی مطالب تازه و یاد گرفتنی بود. نشستن پای صحبت های وی و گوش دادن به تحلیل ها و توضیحاتش در مورد مسائل مختلف به خصوص برای آن هائی که در آن جمع جوان تر و کم تجربه تر بودند، بی اندازه آموزنده بود.

متاسفانه با نزدیک شدن زمان دادگاه رفا، ساواک این جمع را به هم زد و رفا را به قسمت سلول های انفرادی منتقل نمود. بعد هم همه رفقای فدائی آن اتاق را به دادگاه بردند. رفیق نابدل در دادگاه نیز با دفاع ایدئولوژیک اش از مارکسیسم - لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه که به باور وی شکل خلاق انطباق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط جامعه ایران بود به افشای دیکتاتوری شاه و بیدادها و سبعت هایش علیه مردم ستمدیده پرداخت. رژیم سفاک شاه در پاسخ به این دفاع ایدئولوژیک و همه مقاومت ها و فعالیت های انقلابی رفیق نابدل، وی را محکوم به اعدام نمود و این حکم بیشرمانه و جنایتکارانه در ۲۲ اسفند سال ۵۰ در میدان چیتگر به اجرا در آمد. به این ترتیب زندگی کوتاه اما بسیار پر بار رفیق نابدل به سر آمد و او توانست در عمل وفاداری خود به آن چه در شعر "وان تروی" بازگوئی کرده بود را نشان دهد. آن جا که می گوید: "آدمی با سر افراشته باید بزید، و سرافراشته باید میرد، و به دشمن سر تسلیم نیارد در پیش، و نهد در ره آزادی خلق، همه هستی خویش".

با تیر باران رفیق نابدل در اسفند سال ۵۰ به دست رژیم جنایت پیشه شاه، چریکهای فدائی خلق یکی از ارزشمند ترین یاران شان، طبقه کارگر یکی از صادق ترین رهبران و مردم ستمدیده آذربایجان یار و یاور همیشگی شان، کسی که با مقاله "آذربایجان و مسئله ملی" ضمن دفاع از حق سرنوشت خلق ترک آن ها را از ناسیونالیسم و شوینیسم بر حذر داشته بود، از دست دادند.

واقعیت این است که حتی نگاهی گذرا به روند فعالیت های رفیق نابدل چه قبل و چه بعد از شکل گیری چریکهای فدائی خلق و سپس پروسه دستگیری و مقاومتش در مقابل شکنجه و تلاش هایش برای

جوانانی که آن دوران را به چشم ندیده اند وقتی می شنوند که یک مبارز فدائی (رفیق نابدل) در روز تولد شاه در سلول انفرادی فریاد "مرگ بر شاه" سر می داده که برخی از زندانیان هم با وی همصدا شده بودند، برای درک عظمت این امر تنها کافی است تصور کنند که در قلب شکنجه گاه های جمهوری اسلامی، کسی فریاد مرگ بر خمینی و مرگ بر خامنه ای سر دهد تا متوجه شوند که رفیق نابدل در آن شرایط با چه جسارتی جهت بالا نگاه داشتن روحیه مبارزاتی در آن شکنجه گاه قرون وسطائی شاه، به این کار شجاعانه دست زده بود. با چنین مقایسه ای ست که جوانان مبارز قادر خواهند شد تا علاوه بر شناخت هر چه بیشتر جعلیات اطلاعاتی های جمهوری اسلامی تلاش های رسوای آنانی را هم که چنین جعلیاتی را سند جلوه می دهند بهتر درک نمایند.

تکیه بر تاریخ جنبش انقلابی در ایران، آن ها را بطور مفصل و با مثال های مختلف تشریح کرد. در این بحث او با ذکر مثال هائی هم چنین مطرح کرد که چرا همین کلمات و نه کلمات دیگری می بایست نام جریان کمونیستی ای باشد که مبارزه مسلحانه را در کشور شروع کرده است. روشن است که همه آن بحث ها در شرایطی پیش می رفت که همه می دانستند اتاق از سوی ساواک کنترل می شود و بازجویان ساواک خبر چینیانی که در آن زمان زندانیان آن ها را "انتن" خطاب می کردند نیز در همان اتاق دارند. هم چنین این رفیق نابدل و رفیق مسعود احمدزاده بودند که در آن مقطع و در آن اتاق سرود چریکهای فدائی خلق را که به وسیله رفیقی سروده شده بود را به عنوان سرود تشکیلات چریکهای فدائی خلق تنظیم نمودند. رفیق نابدل و رفقای همراهِش و هم چنین رفیق مسعود احمدزاده و رفقای همراهِش با خواندن همین سرود به سوی میدان تیرباران خود رفتند.

در آن اتاق در کنار بحث های تئوریک هم چنین برنامه های تفریحی و سرود خوانی نیز برگزار می شد که اتفاقا رفیق نابدل همیشه یکی از پاهای ثابت آن ها بود. رفا هر بار از وی می خواستند برخی از اشعار خود را برای جمع بخواند و او نیز چنین می کرد. به یاد دارم که رفیق نابدل به خصوص شعر "وان تروی" که خود ترجمه آن را به صورت شعر در آورده بود و نیز سرودی که برای "آیدین"، نام دیگر رفیق بهروز دهقانی ساخته بود را هر بار با احساسی خاص و برانگیزنده، برای ما می خواند.

همان طور که می بینیم رفیق نابدل نه تنها در سلول انفرادی شعار مرگ بر شاه سر می داد، بلکه در جمع رفا هم با بحث ها و اشعار انقلابی اش به تقویت روحیه جمع پرداخته و از آموزش آن ها باز نمی ماند. کاملاً به یاد دارم که یک بار که رفیق نابدل در

سلول بازداشتگاه شهربانی، آن هم در ۴ آبان یعنی روز تولد دژخیم پلید حاکم بر کشور که برای دم و دستگاه سلطنت در آن زمان از اهمیتی بزرگ برخوردار بود، آیا جز نشانه مقاومت این رفیق و برخورد قهرمانانه او در شکنجه گاه رژیم شاه می باشد؟ حال اگر تاریخ این رویداد یعنی ۴ آبان ۱۳۵۰ را با تاریخ کاغذ پاره ای که ماموران وزارت اطلاعات به نام رفیق نابدل چاپ کرده اند، یعنی ۱۸ مرداد ۱۳۵۰ مقایسه کنیم که فاصله ای حدود دو ماه است، آن گاه متوجه می شویم که تا چه حد شعار "جاوید شاهنشاه آریامهر" که در زیر آن نامه کذائی به نام رفیق نابدل قرار داده شده غیر واقعی است!

جوانانی که آن دوران را به چشم ندیده اند وقتی می شنوند که یک مبارز فدائی (رفیق نابدل) در روز تولد شاه در سلول انفرادی فریاد "مرگ بر شاه" سر می داده که برخی از زندانیان هم با او همراهی کرده و با وی همصدا شده بودند، برای درک عظمت این امر تنها کافی است تصور کنند که در قلب شکنجه گاه های جمهوری اسلامی، کسی فریاد مرگ بر خمینی و مرگ بر خامنه ای سر دهد تا متوجه شوند که رفیق نابدل در آن شرایط با چه جسارتی و با قبول چه اذیت و آزار هائی جهت تأثیر گذاری بر دیگر زندانیان سیاسی و بالا نگاه داشتن روحیه مبارزاتی در آن شکنجه گاه قرون وسطائی شاه، به این کار شجاعانه دست زده بود. با چنین تصور و مقایسه ای ست که جوانان مبارز قادر خواهند شد تا علاوه بر شناخت هر چه بیشتر جعلیات اطلاعاتی های جمهوری اسلامی تلاش های رسوای آنانی را هم که چنین جعلیاتی را سند جلوه می دهند هر چه بهتر و عمیقتر درک نمایند.

در سال ۵۰ ساواک بعد از مدتی همه دستگیر شدگان چریکهای فدائی توسط شهربانی را تحویل گرفته و به اوین منتقل نمود و پس از مدتی تعدادی از رهبران و اعضای چریکهای فدائی خلق که در سال ۵۰ دستگیر شده بودند را در اتاق شماره ۵ اوین قدیم گرد آورد که من نیز یکی از آن ها بودم. در این اتاق بود که من برای اولین بار رفیق نابدل را ملاقات کردم.

وجود کادرها و رفقای رهبری سازمان در این اتاق فرصت خوبی فراهم آورده بود و تقریباً در تمام مدت بحث های نظری که عمدتاً در باره مبانی تئوریک تئوری مبارزه مسلحانه و در مورد تاریخ چریکهای فدائی خلق بودند، جریان داشت. از جمله بحث هائی که در این اتاق شد بحثی بود که رفیق نابدل انجام داد. او در مورد چرائی انتخاب نام "چریکهای فدائی خلق" و دلایلی که برای این نامگذاری وجود داشت توضیح داد. رفیق نابدل گفت که هر کدام از کلمات موجود در این نام دارای زمینه های عینی است و با

خلق ویتنام در مبارزه اش علیه امپریالیسم آمریکا تبدیل شده بود - شاعر ویتنامی "تو هو تو" شعری برای وی سروده بود. رفیق بهمن آژنگ این شعر را به فارسی ترجمه کرد و رفیق نابدل آن ترجمه را به صورت شعر در آورد. رفیق نابدل در سال ۵۰ در اوین بارها این شعر را برای رفقا خواند.

آبان ۱۳۹۵

زیرنویس:

۱- "نامه حزب" عبارتی در شعر وان تروی می باشد که رفیق نابدل آن را به فارسی تنظیم کرده است. به دنبال اعدام یکی از کارگران کمونیست ویتنامی به نام وان تروی که با توجه به برخوردهای فهرمانانه اش به یکی از سمبل های مقاومت

خودکشی در همین رابطه و سپس فریاد های مرگ بر شاه اش در سلول و در آخر سینه سپر کردن در مقابل گلوله های مزدوران رژیم شاه، همگی تو دهنی محکمی بر دهان یاره گویانی است که کاغذ پاره های "سربازان گمنام امام زمان" جمهوری اسلامی، این دژخیمان خامنه ای ها و رفسنجانی ها را "سند" جا زده و مذبوحانه می کوشند تا به چهره عزیزترین فرزندان این آب و خاک تیغ بکشند.

۳۲ سال زندان به خاطر مبارزه با صهیونیسم و امپریالیسم !



در روزهای ۲۱ و ۲۲ اکتبر ۲۰۱۶، تجمعی اعتراضی در مقابل سفارت فرانسه در وین با هدف اعتراض به عدم آزادی جورج ابراهیم عبدالله، مبارز لبنانی برگزار شد. این حرکت در چهار چوب هفته همبستگی بین المللی با زندانی سیاسی لبنانی محبوس در فرانسه، برگزار شد که هر ساله از تاریخ ۱۵ تا ۲۲ اکتبر برای آزادی او ترتیب داده می شود.

جورج ابراهیم عبدالله یک مبارز کمونیست است. امسال در هفته همبستگی با جورج ابراهیم عبدالله، مبارزه برای آزادی وی، نه تنها در لبنان و در جهان عرب بلکه در اروپا و در برخی از نقاط دیگر جهان به شکل های مختلف تشدید و ادامه می یابد. به همین دلیل هم در روز شنبه ۲۲ اکتبر، تظاهراتی در جلوی در زندان لانه مزان (Lannemezan) در فرانسه برپا شد.

در تظاهرات روز های جمعه و شنبه در وین، تظاهرکنندگان ضمن حمل پلاکاردهایی که شعار های تظاهرکنندگان بر روی آن ها نوشته شده بود شعار می دادند که: "جورج عبدالله را آزاد کنید"، "زنده باد فلسطین"، "فلسطین پیروز خواهد شد"، "او را تنها نگذاریم"، ما با هم پیروز خواهیم شد رفقا".

جورج ابراهیم در سال ۱۹۸۴ در لیون، یکی از شهر های فرانسه دستگیر و به اتهام همدستی در تیراندازی به یک عامل موساد (سرویس مخفی اسرائیل) و یک وابسته نظامی آمریکا در فرانسه به حبس ابد محکوم شد.

او رهبر یک سازمان انقلابی مارکسیستی لبنانی (لارف) ست که برای آزادی خلق فلسطین علیه اشغال آن توسط دولت اسرائیل با رژیم اشغال گر حاکم بر این کشور مبارزه کرده و می کند. لارف یک گروه چریکی لبنانی - فلسطینی است که بعد از انحلال جبهه خلق برای آزادی فلسطین در سال ۱۹۷۹ بوجود آمد. یکی از رهبران این گروه "وادی حداد" بود که توسط موساد (در سال ۱۹۸۷) ترور شد.

جورج عبدالله در دهه ۸۰، مسئول یک سری از حملات چریکی علیه مقامات فرانسوی، آمریکایی و اسرائیلی در لبنان و غرب اروپا شناخته شده است. او می بایست در سال ۱۹۹۹ از زندان آزاد می شد، اما هم چنان در زندان به سر می برد. ادامه بازداشت او یک تصمیم سیاسی از طرف دولت فرانسه در همدستی با اسرائیل و آمریکا است. دولت آمریکا تا بحال چندین بار دخالت خود را در رابطه با عدم آزادی او نشان داده است. از جمله در سال ۲۰۱۳، زمانی که قوه قضاییه فرانسه تصمیم به آزادی او می گیرد، هیلاری کلینتون از وزیر خارجه وقت فرانسه می خواهد به هر قیمتی که شده از این کار جلوگیری کند. از سال ۲۰۱۳ تا کنون ۸ بار درخواست آزادی او رد شده است و این خود نشان دهنده ترس و وحشت مقامات سیاسی فرانسه از آزادی این مبارز فلسطینی است. دلیل آن هم این است که او هرگز اعتقادات خود را کنار نگذاشته و حتی در زندان نیز همبستگی خود را با زندانیان فلسطینی نشان داده است. از جمله اعتصاب غذای طولانی مدت او برای آزادی بلال کاید (یک مبارز فلسطینی) از زندان اسرائیل را می توان نام برد. واقعیتی که نشان می دهد او همواره یک مبارز و یک چریک سرسخت علیه امپریالیسم بوده و هست. امری که او را در باور یارانش به یکی از نماد های مبارزه ضد صهیونیستی تبدیل نموده است.

تظاهرکنندگان در مقابل سفارت فرانسه در وین ضمن اعتراض به عدم آزادی این زندانی سیاسی که سال ها پیش می بایست آزاد می شد، خواهان آزادی فوری وی شدند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - وین

۲۲ اکتبر ۲۰۱۶

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

پوتیه در فقر درگذشت. اما یادگاری از خود بجا گذاشت که برآستی از هر اثر آفریده دست بشر پایدارتر است. او یکی از بزرگ ترین مروجین با زبان شعر بود. وقتی اولین سرودش را سرود، تعداد کارگران سوسیالیست به چند ده نفر می رسید ولی امروزه سرود تاریخی اوژن پوتیه برای ده ها میلیون پرولتر سرودی آشناست .

پراودا شماره ۲، ۲ ژانویه ۱۹۱۲
این نوشته با امضاء ن. ل منتشر شد.
ترجمه عبدالله باوی



اوژن پوتیه، کارگر شاعر



اوژن پوتیه Eugene Pottier

ولادمیر ایلیچ لنین

خواند، و بورژوازی و دولت‌های بورژوازی فرانسه را به تازیانه نقد می کشاند.

در ایام کمون کبیر پاریس (۱۸۷۱)، پوتیه از مجموع ۳۶۰۰ رأی به صندوق ریخته شده ۳۳۵۲ رأی آورده و به عضویت کمون انتخاب شد. پوتیه در تمامی فعالیت‌های کمون، این نخستین حکومت پرولتری، شرکت داشت.

بعد از شکست کمون، پوتیه مجبور به فرار به انگلستان و سپس به آمریکا شد. سرود مشهورش انترناسیونال را در ژوئن ۱۸۷۱ سرود - به تعبیری در فردای شکست خونین ماه مه! کمون در هم کوبیده شد، اما انترناسیونال پوتیه بذر ایده‌های آن را در سراسر جهان پراکند، و امروزه نهال آن شکوفاتر از همیشه است.

در سال ۱۸۷۶ پوتیه در تبعید، شعر "از کارگران آمریکا به کارگران فرانسه" را سرود. در این شعر زندگی کارگران را زیر یوغ سرمایه، یعنی فقرشان را، رنج کمرشکن‌شان را، استثمارشان را و ایمان استوارشان به پیروزی راه شان را به تصویر کشید.

نه سالی بیش از شکست کمون نگذشته بود که پوتیه به فرانسه بازگشته و بی درنگ به حزب کارگران پیوست. اولین جلد اشعارش در سال ۱۸۸۴ و دفتر دوم آن، با عنوان "سرودهای انقلابی" در سال ۱۸۸۷ به چاپ رسید. چندین سرود دیگر این کارگر شاعر پس از مرگش منتشر شدند.

روز ۸ نوامبر ۱۸۸۷، کارگران پاریس پیکر بی جان اوژن پوتیه را به گورستان پرلاشز، محل دفن کموناردهای اعدام شده حمل کردند. پلیس در تلاش برای پایین کشیدن پرچم سرخ، وحشیانه به جمعیت حمله کرد. جمعیت عظیمی در این تشییع جنازه خالی از خشونت شرکت کرده بودند. فریاد "زنده باد پوتیه!" از هر سو بلند می شد.

ماه نوامبر سال پیش، ۱۹۱۲، بیست و پنجمین سال درگذشت کارگر شاعر فرانسوی، اوژن پوتیه بود. وی سراینده سرود مشهور پرولتری انترناسیونال "برخیزید ای گرسنگان از بند بندگی" می باشد.

این سرود امروزه به همه زبان های اروپایی و زبان های دیگر ترجمه شده است. هر کارگر آگاه به منافع طبقاتی خود در هر کشوری که باشد، به هر جا که دست سرنوشت، پرتابش کرده باشد، اگر احساس غربت کند، زبان نداند، دوستی نداشته باشد و از سرزمین و زادگاهش دور باشد، می تواند با سرود آشنای انترناسیونال برای خود دوست و رفیق پیدا کند.

اکنون تمام کارگران جهان سروده این هم قطار مبارزشان، این کارگر شاعر را به سروده جهانی پرولتاریا مبدل ساخته‌اند. کارگران جهان این گونه خاطره اوژن پوتیه را گرامی می دارند.

همسر و دختر او هنوز زنده‌اند و در فقر زندگی می کنند، همچنان که سراینده سرود انترناسیونال خود در تمام دوران زندگی در فقر بسر برد. اوژن پوتیه روز ۴ اکتبر ۱۸۱۶ در پاریس بدنیا آمد. چهارده ساله بود که اولین شعر خود، زنده باد آزادی، را سرود. او در مبارزه عظیم کارگران در سال ۱۸۴۸ به مثابه یک مبارز در این نبرد بر علیه بورژوازی شرکت کرد.

او در خانواده‌ای فقیر دنیا آمد و در سراسر عمرش مردی فقیر و پرولتر باقی ماند. معاشش را نخست از راه کار به عنوان کارگر بسته‌بندی و سپس به مثابه یک کارگر قالب ریز تأمین می کرد.

از سال ۱۸۴۰ به بعد با سروده های رزمنده‌اش در همه رویدادهای بزرگ حیات فرانسه مشارکت داشت. در این سرودها کارگران را آگاه کرده و به اتحاد فرا می

سرود انترناسیونال

برخیز ای داغ لعنت خورده دنیای فقر
و بندگی
شوریده خاطر ما را برده به جنگ مرگ
و زندگی
باید از ریشه بر اندازیم کهنه جهان
جور و بند
و آن که نوین جهانی سازیم هیچ
بودگان هر چیز گردند

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسان ها
روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسان ها

بر ما نبخشند فتح و شادی نه بت، نه
شه نه قهرمان
با دست خود گیریم آزادی در
پیکارهای بی امان
تا ظلم از عالم برویم نعمت خود آریم
به کف
دمیم آتش را و بکوبیم تا وقتی که
آهن گرم است

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسان ها
روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسان ها

تنها ما توده جهانی، اردوی بی شمار
کار
داریم حقوق جهان بانی نه که خون
خواران غدار
غرد وقتی رعد مرگ آور بر رهزنان و
دزخیمان
در این عالم بر ما سراسر تابد
خورشید نور افشان

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسان ها
روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نجات انسان ها

جمهوری اسلامی نیست. یعنی طبقه کارگری که ترامپ با استثمار آنان و کشیدن شیره جانشان توانسته به ثروتی بی پایان برسد، کارگرانی که در بدترین شرایط بدون هیچ مزایای کاری در مواردی بی شمار حتی حقوق خود را هم از ترامپ دریافت نکردند، مقرر انتخاب این هیولای جدید کاخ سفید جلوه داده می شوند! در حالی که بر همه آشکار است که اساسا انتخابات در آمریکا تحت حمایت و کنترل انحصارات و کارتل های بزرگ سرمایه داری یعنی کمپانی های تولید کننده و توزیع کننده کالاهای مصرفی و انحصارات نفتی و شرکت های صنایع نظامی و موسسات مالی و بانکی قرار دارد و کاندیداهای دو حزب با همه اختلافاتی که در ظاهر نشان می دهند اما در يك اصل مهم با هم توافق دارند و آن هم حفظ و بسط سلطه غارتگرانه سرمایه است و اختلافات آن ها بر سر چگونگی تداوم نظم سرمایه و چگونگی مکیدن خون مردم تحت ستم جهان می باشد. برآستی که کارل مارکس اندیشمند بزرگ کارگران چه داهیانه ماهیت انتخابات در نظام سرمایه داری را افشاء نمود، وقتی که گفت بورژوازی هر چند سال یکبار انتخاباتی می گذارد تا طبقه کارگر و توده های تحت ستم انتخاب کنند که توسط کدام مهره سیستم می خواهند استثمار شوند. این دقیقا همان چیزی است که در انتخابات اخیر در آمریکا صورت گرفت.

برخلاف تبلیغات کانال های رادیو - تلویزیونی و مطبوعات و همچنین آن چه در دنیای مجازی "ارتباط جمعی" شاهدیم، انتخاب ترامپ آن قدر هم که گفته می شود، به قول معروف "غیر مترقبه" نبود. اولاً دو کاندیدای مورد بحث تا روز آخر در آمارها و سرشماری "حمایت و پشتیبانی"، شانه به شانه جلو می آمدند و در ثانی بحران های اقتصادی و سیاست های ریاضت کشانه بیرحمانه دولت ها در تقریباً همه کشور های سرمایه داری که بطور طبیعی باعث گسترش فقر و فلاکت می شود، در آمریکا هم همچون استرالیا و کشور های اروپایی به ایده های افراط گرایانه نژادپرستی، ضد خارجی، ضد مهاجرین، ضد مذاهب غیر مسیحیت دامن زده است. ترامپ هم با بهره گیری شایدانه از این نوع افکار و با ابراز بی محابای جملات گستاخانه ای که برای خیلی از رای دهندگان تازه و بی سابقه بود، با وجود داشتن خصائل شخصی ای که هر یک از آن ها کافی بود تا هر رقیب سیاسی دیگری را از میدان خارج کند توانست به ریاست جمهوری برسد. در شرایط بحران اقتصادی که به تشدید میلیتاریسم نیاز دارد و در شرایط تشدید سیاست های جنگ افروزانه امپریالیست ها در خاورمیانه و سایر نقاط جهان، بیشک انتخاب ترامپ در شرایط کنونی جوابی به چنین ضرورت هائی می باشد. ضرورت هائی که بخشی از طبقه حاکمه آمریکا برای پاسخ به آن ها موجود حقیری

انتخاب ترامپ، نغمه شوم فاشیسم



پنجمین رئیس جمهوری ایالات متحده وارد کاخ سفید خواهد شد.

رئیس جمهور آینده آمریکا کسی است که در جریان مبارزات انتخاباتی، چهره واقعی و هار بورژوازی را به نمایش گذاشت و اوج انحطاط تفکرات بورژوازی را با برخوردهای نژاد پرستانه، خارجی ستیزی، زن ستیزی نشان داد. کسی که به وضوح نشان داد که گنبدگی بورژوازی در عصری که در آن زندگی می کنیم تا چه حد پامال کننده حرمت انسان ها می باشد. به واقع در جریان تبلیغات انتخاباتی، ترامپ دستکش های به اصطلاح سفید بورژوازی را در آورد و واقعیت دستان کثیف و به خون آلوده آن را به نمایش گذاشت. به این طریق وی امکان داد تا همه جهان ببینند که چه کسانی و با چه مصالحی و به قیمت نابودی کارگران و ستمدیدگان برای رسیدن به قدرت و تداوم عمر امپریالیسم، حاضر هستند این چنین کستاخانه همه دستاوردهایی که با مبارزات توده های تحت ستم به دست آمده را مورد تعرض قرار دهند.

طنز تلخ این انتخابات نه پیروزی ترامپ یا شکست کلینتون که در واقعیت هر دو بخشی از سیستمی می باشند که دو حزب مطرح در آمریکا برای حفاظت از موجودیت نظام استثمارگرانه حاکم شکل داده اند، هست بلکه به نمایش درآمدن اوج پوسیدگی و ارتجاع کلیت نظام حاکم بود. دو حزبی که در دهه های اخیر در سیاست خارجی با سیاست های جنگ افروزان و نابودی میلیون ها انسان در خاورمیانه و آفریقا و در سیاست داخلی با تحمیل سیاست های ریاضت کشی و تشدید استثمار طبقه کارگر از آن حمایت می کردند. بزرگترین ریاکاری این انتخابات "آزاد"، حقه کردن این دروغ بزرگ می باشد که ترامپ و دستگاه تبلیغاتی اش انتخاب خود را نتیجه رأی کارگران و توده های ستم دیده آمریکا قلمداد می کند. سناریویی که بی شباهت به توجیه طرفداران احمدی نژاد در انتخابات در

سرانجام انتخابات ایالات متحده آمریکا با پیروزی دونالد ترامپ بر هیلاری کلینتون به پایان رسید. مبارزات انتخاباتی این دو، یکی از طولانی ترین مبارزات انتخاباتی در تاریخ آمریکا بود که تقریباً نزدیک به دو سال طول کشید که به لحاظ محتوا از سوی رسانه های جمعی آمریکا یکی از شخصی ترین و غیر سیاسی ترین و "خیثانه و کثیف" ترین مبارزات انتخاباتی چند دهه اخیر نام گرفت. در طول مدت انتخابات، دستگاه های تبلیغاتی هر یک از دو کاندیدا، لحظه ای از تبلیغات منفی علیه کاندیدای حزب رقیب باز نماندند.

در انتخابات اخیر آمریکا رای دهندگان می بایست بین کاندیدای دو حزب اصلی، حزب دمکرات - هیلاری کلینتون و کاندیدای حزب جمهوری خواه - دونالد ترامپ یکی را انتخاب می کردند. این دو انتخاب بین کلینتون به مثابه سیاستمداری با تجربه و با سابقه در فعالیت های دولتی و ترامپ به عنوان میلیاردر معروفی که هیچ گاه جایگاهی در دولت و نهاد های سیاسی نداشت و با تکیه بر ثروت افسانه ای اش آمده بود که به قول خودش "سیستم ناسالم" سیاسی حاکم بر آمریکا را "پاکسازی" کند، بود. میلیاردری که خود از ناسالم ترین سرمایه داران کشور هست، سرمایه دار قمارخانه های معروف آمریکا، کسی که به کلاهبرداری در پروژه های کلان برج سازی معروف شده و برای فرار از پرداخت قروض مالی خود، چندین بار اعلام رسمی ورشکستگی کرده است، مالک هتل های زنجیره ای ترامپ و زمین های گلف با مارک "ترامپ" در سراسر دنیا، صاحب دانشگاه خصوصی ترامپ با شهریه گران و مدرک بی ارزش تحصیلی. سرمایه داری که تجاوز به زنان یکی از برگ های پرورنده سراسر سیاهش را تشکیل می دهد و نژاد پرستی و ضدیت اش با مهاجرین و اقلیت های مذهبی را حتی در مبارزات انتخاباتی اش هم کتمان نکرد. کسی که اوپاما رئیس جمهور فعلی آمریکا رسماً گفته بود "او به هیچ وجه صلاحیت رئیس جمهور شدن و سرشت فرمانده کل قوا شدن را ندارد". حال نه تنها "رئیس جمهور منتخب" شده بلکه بزودی جایگزین خود اوپاما می شود و به عنوان چهل و

کردن شاهراه های بزرگ شعار میدادند "هی ترامپ ، آمریکا هیچ وقت عالی نبوده و تو نمی توانی آن را عالی کنی" ، "ترامپ رئیس جمهور من نخواهد بود" ، "وفتی کارگران مورد تعرض قرار می گیرند ما چه باید بکنیم؟ باید بایستیم و بجنگیم" ، "نه به ترامپ، نه به ک ک ک، نه به نژاد پرستی در آمریکا".

این پتانسیل اعتراضی ، انرژی ای نیست که امروز آشکار شده باشد. این خشمی است که علیرغم تبلیغات فریبکارانه دستگاه اوپاما ، سال هاست هر روز به شکلی سر باز کرده و حال بخشی از طبقه حاکمه آمریکا با فرستادن ترامپ به جلوی صحنه سیاست می خواهد با آن در جبهه داخلی تصفیه حساب کند. همان گونه که در جبهه خارجی می خواهد با ادامه تجاوز و جنگ "عظمت را به آمریکا باز گرداند".

**سارا نیکو
۱۲ نوامبر ۲۰۱۶**

مناسبات استعمارگرانه حاکم را در خیابان ها به نمایش می گذارد. برای انجام چنین کاری یعنی سرکوب انقلاب و حفظ نظام باید عنصری را انتخاب و به قدرت رساند که کمپین انتخاباتی خود را با نمایش و تقدیس توحش عریان و تعرض به پایه ای ترین حقوق شهروندان آغاز نموده است.

واقعیت این است که علیرغم این که بعد از انتخابات هم کلینتون و هم اوپاما مردم را دعوت به آشتی ملی کردند و از مردم خواستند تا به ترامپ فرصت دهند و حتی به بهانه "منافع آمریکا" دست همکاری بسوی ترامپ - کسی که تا روز قبل ، از او به عنوان یک فرد بی کفایت و خطرناک نام می بردند - دراز کردند ، اما از روز اول برنده شدن ترامپ، خیابان های ایالت ها و شهر های بزرگ آمریکا مثل نیویورک، کالیفرنیا، شیکاگو، واشنگتن، تگزاس ، دنور ، فلوریدا و بسیاری دیگر ، صحنه اعتراضات خیابانی شدند. جوانان آگاه و متعهد ضمن ریختن به خیابان ها و مسدود

چون ترامپ را به جلو صحنه رانده است ، همان طور که انتخاب اوپاما در سال ۲۰۰۸ پاسخی بود به ضرورت مشخص آن دوران. دورانی که بعد از جنگ ها و جنایات دولت بوش ، امپریالیسم آمریکا در سطح جهانی مورد نفرت آحاد مردم جهان قرار گرفته و به همین دلیل هم باید چهره ای را انتخاب می کرد تا توسط آن بتواند با فریبکاری ، توده های مردم را تحمیق کند و برای آمریکا وجهه بخرد. در واقع در آن زمان انحصارات امپریالیستی آمریکا با انتخاب یک سیاهپوست ، کوشش کردند آبروی از دست رفته خود در جهان را تا حدی در کوتاه مدت ترمیم کنند.

امروز هم در شرایطی که تداوم بحران های موجود، حیات سرمایه داری را همچنان مورد تهدید قرار داده و در چشم انداز های تصویر شده توسط متخصصان نظام هنوز راه حلی برای پایان و یا حتی تخفیف بحران وجود ندارد، سیستم حاکم برای تضمین بقای ظالمانه خود مجبور به سرکوب عریان توده های ۹۹ در صدی است که هر روز به شکلی خشم و نفرت خود علیه کل

تجمع اعتراضی در مقابل کنسولگری ترکیه در وین!



روز دوشنبه ۱۴ نوامبر ۲۰۱۶ از ساعت ۵ تا ۶ بعد از ظهر یک تجمع اعتراضی در مقابل کنسولگری ترکیه در وین برگزار شد. این پیکت در اعتراض به اقدامات سرکوبگرانه اخیر دولت فاشیستی اردوغان از سوی نیرو های چپ و رادیکال ترکیه و نیرو های چپ اتریشی سازمان داده شده بود.

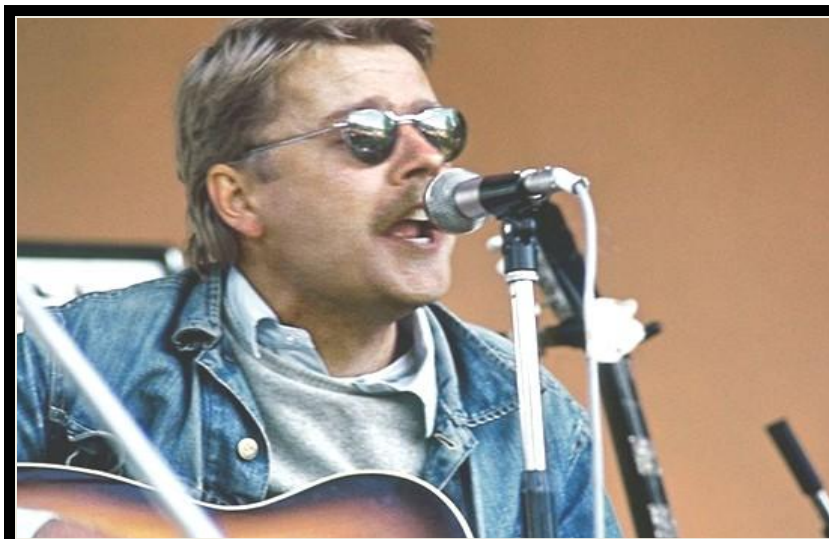
در این تجمع اعتراضی یکی از شرکت کنندگان به وسیله بلندگو و به زبان آلمانی گزارشی درمورد حملات اخیر پلیس دولت اردوغان به مردم ستمدیده ترکیه را به اطلاع شرکت کنندگان رساند و از مردم اتریش درخواست کرد که درمقابل سیاست های سرکوب گرانه اردوغان ساکت ننشینند و به حمایت از معترضین برخیزند. در جریان این حرکت تعدادی از رهگذران با دیدن عکس هایی که دردست تجمع کنندگان بود با کنجکاوی می ایستادند و به تماشا مشغول می شدند و یا نظر خود را می گفتند و یا با معترضین به بحث و گفتگو می پرداختند. بسیاری اظهار می کردند که با وضعیت ترکیه آشنایی دارند و از اعتراضات مردم ترکیه حمایت می کنند.

تجمع کنندگان با در دست داشتن عکس هایی که صحنه هائی از شکنجه های وحشیانه پلیس فاشیستی ترکیه را نشان می داد به افشاگری علیه رژیم ترکیه پرداختند. آن ها همچنین با سر دادن شعار هائی خواستار پایان دادن به این وضعیت شدند. از جمله این شعارها، "مرگ بر فاشیسم" ، "زنده باد همبستگی بین المللی خلق های جهان" ، "سرنگون باد دولت دیکتاتور اردوغان" بودند. یکی دیگر از ابتکارات برگزارکنندگان این حرکت پخش سرودهای انقلابی در جریان این پیکت بود. همچنین آن ها با دادن اطلاعات موثق راجع به سیاست های ضد خلقی دولت اردوغان علیه مردم شرکت کنندگان و بازدیدکنندگان از این آکسیون را در جریان آخرین رویداد های ترکیه قرار می دادند. برای نمونه بر اساس اطلاعاتی که از سوی سازماندهندگان این حرکت در جریان پیکت اعلام شد وزارت اطلاعات و امنیت ترکیه از روز جمعه ۱۱ نوامبر ۲۰۱۶ از فعالیت ۳۷۰ انجمن غیردولتی از جمله نهاد های حقوق بشر و دفاع از حقوق کودکان جلوگیری نموده است. این اقدام سرکوب گرانه به بهانه داشتن ارتباط و همدستی و همکاری با گروه های تروریستی و تهدید علیه امنیت ملی توجیه شده است. بر مبنای این خبر بسیاری از این انجمن ها که شامل انجمن وکلا نیز می شود ، توسط پلیس مهر و موم شدند.

در پایان این تجمع اعتراضی اعلام شد که تا زمانی که دولت فاشیستی اردوغان بر ترکیه حکومت می کند، ما باز دوباره به این جا خواهیم آمد و به اعتراض خود ادامه خواهیم داد.

**مرگ بر فاشیسم!
برقرار باد اتحاد خلق های جهان!
درد بر مردم و نیروهای مبارز و انقلابی ترکیه!**

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - وین ۱۴ نوامبر ۲۰۱۶



هنر جدا از طبقه؟ هرگز!

نگاهی به زندگی هنری

"میکائیل ویه"

(قسمت آخر)

آیا به راستی خواهان صلح هستیم؟
به هر بهایی که باشد؟
آیا کاملاً مطمئن هستیم
که بدترین پدیده جنگ است؟

به همراه صلح آنکه چیره شده به پیش می آید
و آنکه می جنگید و مبارزه می کرد
ناچار می شود تا با زانوهای خم شده و سری بر زیر افتاده
صلح چیره شده را بپذیرد
و زمانی که زبانش از دهانش بیرون آمد
و چشمانش از حدقه بیرون کشیده شدند
و دستان و پاهایش
با گره ابرقدرت به هم بسته شدند
زمانی که کهنه ای در دهانش جای داده شد
تا صدایی از او شنیده نشود
آری آنگاه همه چیز به روال عادی بازگشته
و جنگ پایان یافته است
آیا به راستی خواهان صلح هستیم؟
به هر بهایی که باشد؟
آیا کاملاً مطمئن هستیم
که بدترین پدیده جنگ است؟

و با صلح سکوت می آید
و همه چیز در خفا مرتب می شود
و خلق ها و کشورها
تحت نام تفاهم
تکه تکه می شوند
"برادرجان، نیمی از زمین را بردار
و نیمی از ماه را
و من نیمه دیگر را برمی دارم
و هر دوی ما راضی خواهیم شد."
و اگر برای صلحی که آنرا انتخاب کرده ایم
علیه خفقان و تهدید مبارزه کنیم
هر جنگ یک نبرد ظفرنمون است
و هر صلح یک شکست. " (۲)

مبارزات زنان همانند مبارزات کارگران و دیگر محرومان جامعه
بخشی از مبارزاتی است که در خلال این سالها نه تنها در اروپا
بلکه در بسیاری دیگر از نقاط جهان در حال رشد است. "هولا
باندولا باند" و میکائیل ویه نمی توانند این مبارزه را در نظر بگیرند.
درست از این روست که با صدایی رسا می خوانند:

"خواهران دچار شک و تردید نشوید
هر چند که راه طولانی به نظر می آید
ما به آنجا که هدف ماست خواهیم رسید
اگر که روی برنگردانیم
اهمیتی ندارد که یک یا ده کوه

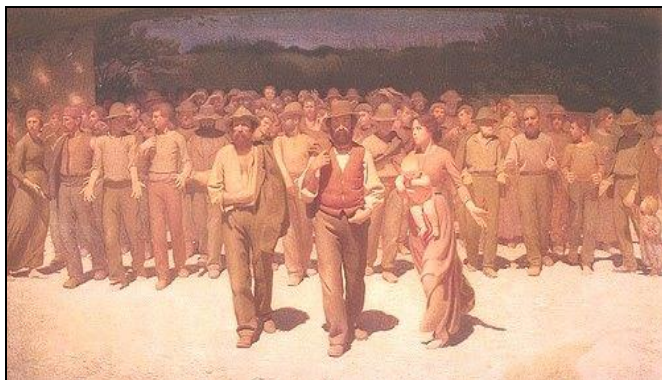
در آن اوضاع و احوال فعالیتهای سیاسی و اجتماعی در سراسر
جهان ادامه دارد و تلاشهای میکائیل ویه و یارانش در "هولا باندولا
باند" در اوج خود است. "ریچارد نیکسون Richard Nixon" در پی
ماجرای "واتر گیت Watergate" ناچار به استعفاء می شود، جنگ
ویتنام پایان گرفته و نظامیان ایالات متحده آمریکا با خفت و خواری
این کشور را ترک می کنند. مبارزه مسلحانه در ایران، آفریقای
جنوبی، اوروگوئه، السالوادور، نپال، موزامبیک، زیمبابوه و برخی
دیگر از کشورهای جهان جاری است و در برخی دیگر از کشورها
نیروهای بسیاری خود را برای چنین مبارزه ای آماده می کنند.
بدیهی است که میکائیل ویه و یارانش در "هولا باندولا باند"
خواهان رسیدن به "صلح" هستند، اما باز بدیهی است که هر
صلحی را با ارزش ندانسته و بر آن هستند که جنگ عادلانه به از
صلح ناعادلانه است:

"آیا به راستی خواهان صلح هستیم؟
به هر بهایی که باشد؟
آیا کاملاً مطمئن هستیم
که بدترین پدیده جنگ است؟

با صلح دوستی هم گام است
با طنابی محکم گره زده می شود
و با این طناب خوبی به بدی گره می خورد
و نادرستی به درستی پیوند زده می شود
وزنه ای که بردنش برای یک فرد دشوار است
به وسیله دو نفر راحت تر برده می شود
و قابل پذیرش تر است که دو نفر خطا کنند
تا یک نفر درست عمل کند
و از این رو، دست در دست، در صف رقصی پایان ناپذیر
آری چون زنجیری بدون پایان
صغی که در آن کسی جرات ندارد مشت پُرترس خود را
رها کند
هرچند که رقص ما به سوی لبه یک پرتگاه باشد.

آیا به راستی خواهان صلح هستیم؟
به هر بهایی که باشد؟
آیا کاملاً مطمئن هستیم
که بدترین پدیده جنگ است؟

با قانون است که باید کشور را ساخت
و قانون نیاز به صلح دارد
تا آنان که صاحب قدرت و زر هستند
بتوانند هنوز بیشتر به دست آورند
اما اگر توده ها خواهان دریافت مزد در برابر
کار خود باشند
آنگاه می شنوند که در مقابل صلح و قانون برخاسته اند
و کارشان شورش نامیده می شود



سد راه ما باشند
نه، مهمترین امر با وجود هرآنچه که هست آن است که
همه به یک سو برویم

خواهران دچار شک و تردید نشوید
مبارزه شما، مبارزه ما نیز هست
مبارزه ما بر سر سیر شدن
و یا سیر کردن نیست
هر چند که پیش بندهای ما
در بالماسکه اختناق به یک شکل نیستند
زمانی که ماسک‌ها برافتند خواهیم دید که
دشمن ما یکی است.

ترس انبوه شده
و درد است
و رنج
آیا ارزش دارد که مبارزه کنیم
و یا دیگر امیدی نیست؟
آیا ارزش آنرا دارد که دلمان برای رسیدن به هدف
تنگ شود؟
نو می‌پرسی
و ما پاسخ می‌دهیم
کوه برای جابه‌جا شدن است!

به تمامی آنان فکر کن که عاشقشان هستی
و تمامی آنان که دوستشان داری
زمانیکه آنها از تو می‌پرسند
در باب نفرت و پلیدی
چه پاسخی برایشان داری؟
نگاه کن، بین در جهان چه می‌گذرد
به فرزندان نگاه کن!
تمامی ما در پی یافتن یک چیز هستیم
می‌خواهیم پاسخی دهیم که در آنان
شهامت به وجود آورد
که جرات کنند به پیروزی ایمان داشته باشند

ما همه انسانیم
و ما از همه رنگیم
ما مردیم و زنیم
بر کره زمین
در جهان

ما سر خم نخواهیم کرد
ما تسلیم نخواهیم شد
ما خیانت نخواهیم کرد
ما
خواهیم گفت:

کوه برای جابه‌جا شدن است! (۵)

در سالهای پایانی دهه ۱۹۷۰ و سالهای آغازین دهه ۱۹۸۰
ترانه‌های بسیاری از "هولا باندولا باند" از سوئی و میکائیل ویه و
بیورن آفرلیوس از سوئی دیگر بر سر زبانهاست. ویه در ترانه‌ای
بسیار مشهور در این سالها جهان سرمایه‌داری را به کشتی
"تایتانیک" تشبیه می‌کند، کشتی‌ای که می‌گفتند غرق شدنی
نیست اما غرق شد و بسیاری را با خود به کام مرگ فرو برد.
بیورن آفرلیوس نیز از آزادی می‌خواند و مبارزه‌ای که من و تو، ما،
برای رسیدن به آزادی باید به ثمره برسانیم.

سالهای ابتدایی دهه ۱۹۸۰ سالهای جنگ دو دولت ضدخلقی
ایران و عراق، جنگ ضدمردمی اتحاد جماهیر شوروی در
افغانستان و هم‌گام با آن تجهیز و بال و پر دادن مسلمانان بنیادگرا
در این کشور (آنان که پس از مدتی زمینه پیدایش القاعده را به
وجود آوردند، تشدید خشونت نژادپرستان بر علیه سیاهپوستان در
آفریقای جنوبی، حکومت نظامی در آرژانتین و بدتر شدن روزافزون
شرایط زندگی فلسطینی‌ها در منطقه و به ویژه در اردن و لبنان
است. میکائیل ویه در خلال این سالها با خلق آثاری

می‌خواهند که سنگ شویم،
می‌خواهند که جدا از هم شویم،
چرا که تنها و جدا از هم به راحتی می‌توانند
بر ما چیره شوند
اما اگر
با هم باشیم
با هم یکی شویم
چیزی نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد
که در کنار هم به هدفمان برسیم

خلق‌ها پیروز خواهند شد
نمی‌توان بر آنها چیره شد
و آنان که در خفت و زاری بودند
سرانجام شاهد پیروزی را در آغوش خواهند کشید
اما نیمی از بشریت
هرگز آزاد نخواهد شد
اگر که آن نیمی دیگر
در اسارت نگه داشته شود. (۴)

در سال ۱۹۷۶ اعضای "هولا باندولا باند" تصمیم می‌گیرند که به
فعالیت مداوم این گروه پایان دهند اما از سوئی همکاریهای آنها
(به خصوص دو چهره شناخته‌شده و خواننده‌های اصلی این گروه
بیورن آفرلیوس و میکائیل ویه) ادامه یافته و از سوئی دیگر در
سالهایی که در راه است آنها بارها به شکل موقت در کنار هم
قرار گرفتند.

میکائیل ویه و بیورن آفرلیوس از این پس بیش از پیش به
فعالتهای فردی روی آورده، در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی
موضع گرفته و در حرکات سیاسی و اجتماعی فعالانه شرکت
کردند. دفاع از مبارزات خلق‌های آمریکای لاتین، فلسطینی‌ها،
کردها، توده‌های تحت ستم آفریقا (از جمله جمع کردن کمکهای
مالی برای "آ.ان.سی" که در حال مبارزه مسلحانه با رژیم
نژادپرست آفریقای جنوبی بود) در زمره فعالیت‌هایی بود که آنها در
آن نقش داشتند. میکائیل ویه برای نشان دادن حمایت توده‌های
سوئد از مبارزات "آ.ان.سی" چنین سرود:

"کوه برای جابه‌جا شدن است!

اندازه‌ای نیست

مرزی وجود ندارد

برای آنچه که می‌توانیم بکنیم

تمامی ما

ما انسانها

ما می‌توانیم خواری را از بین ببریم

گرسنگان را سیر کنیم

به جنگ‌ها پایان دهیم

ما اینرا می‌دانیم

و ما می‌خوانیم

کوه برای جابه‌جا شدن است!

شک و تردید بسیار است

پرسشها فراوانند

فراموش نشدنی تلاش می کند که دین خود را به توده های مردمی ادا نماید.

در گرامیداشت یاد صفر خان!



۱۹ آبان سال ۱۳۸۱ صفر قهرمانیان، معروف به صفر خان برای همیشه دوستارانش را ترک نمود. صفر خان قدیمی ترین زندانی سیاسی دوران دیکتاتوری رژیم وابسته به امپریالیسم شاه بود که بیش از ۳۰ سال از عمر خود را در سیاهچالهای سلطنت گذراند اما هرگز حاضر نشد در مقابل تهدیدات و تطمیع های رژیم سلطنت سر خم کند. او زندانی سیاسی ای بود که با استقامت تحسین برانگیزش به الگوی مقاومت همه زندانیان سیاسی مقاوم بدل شده بود و سرانجام در جریان انقلاب مردم و به دست توانای آنها در ۲۳ آبان ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد.

صفر خان در سال ۱۳۰۰ در روستای شیشوان عجب شیر چشم به جهان گشود و در همان عنفوان جوانی به مبارزه مردم آذربایجان علیه ظلم و ستم فنودال ها و استبداد سلطنتی پیوست. در آن سالها به دنبال سقوط رضا شاه و در شرایط تضعیف دولت مرکزی با تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان، مردم آذربایجان که از ظلم و ستم فنودالها به ستوه آمده بودند و هر جا می توانستند به مبارزه با آنها بر می خاستند امکان یافتند به مدت یکسال حکومت خودمختار آذربایجان را تشکیل دهند. صفر خان در همان دوران جوانی به این جریان پیوست و به دنبال شکست فرقه دمکرات متواری گردید. او اجبارا به کردستان عراق رفت و به دنبال تحولانی که در آنجا رخ داد دستگیر و مدتی در عراق زندانی بود. پس از آزادی به ایران بازگشت اما در اسفند سال ۱۳۳۷ در یکی از روستا های ارومیه توسط نیروهای سرکوبگر شاه دستگیر و تا انقلاب سال ۵۷ در زندان ماند. صفر خان مبارزی بود که در زندان همواره زندانیان جوان را به مقاومت علیه رژیم تشویق و با در اختیار گذاشتن تجربیات مبارزاتی خود آنها را به تحمل سختی های زندان دعوت می کرد. یاد صفرخان، این مبارزی که طولانی ترین دوران زندان را در رژیم شاه گذراند گرامی باد!

که اگر اجازه بدهی که با وزش باد تخمش

در تمامی جهان پخش شود

باید که با جانت تقاص دهی!

بیدار شو! شهامت کن! به پیرامون خود بنگر!

تا بتوانی به فرزندان خود

زمانی که پیرسند

بگویی

که تو یکی از آنها بودی

که در برابر ایستادی." (۶)

سالهای سختی در راه هستند. جمهوری اسلامی قتل عامی سهمناک در زندانهای خود به راه انداخته و بسیاری از زندانیان سیاسی کشور را به کام مرگ می فرستد. سالهای جنگ تحمیلی نیروهای تحت حمایت رونالد ریگان، در مقابل دولت قانونی و مردمی ساندنیست ها در نیکاراگوئه است. میکائیل ویه و بیورن آفرلیوس به تلاش برای بسیج افکار عمومی و جمع کردن حمایت توده ای از ساندنیست ها کنسرت بزرگی را در استکهلم ترتیب می دهند که در آن گذشته از هنرمندان مترقی سوئدی، همگامان بین المللی آنها، افرادی چون "جکسون براون Jackson

در سال ۱۹۸۶ میکائیل ویه و بیورن آفرلیوس با هم ترانه شنیدنی "شب" را ساختند و در این ترانه به نیروهای دست راستی اشاره کردند که در هر گوشه از اروپا در حال رشد بودند. در همین سال این دو پیشتاز موسیقی متعهد و انقلابی سوئد صفحه مشترکی تحت نام خود را بیرون دادند که با استقبال بسیار مواجه گردید. یکی از ترانه های این آلبوم "انتخاب" نام دارد که ترجمه زیبای میکائیل ویه از ترانه شنیدنی "ترانه انتخاب Song of Choice" از "پگی سیگرز Peggy Seegers" می باشد:

"تخم گیاه به آرامی در زیر خاک رشد می کند

در جایی که نمناک، تاریک و سرد است خوش است

نخست زمانیکه برگهایش بیرون می زند می شود متوجه شد

که همه جا پُر از علف هرزه است

اما اگر نگاه به آن نیفکنی، نشنوی و نبینی

چگونه می توانی بفهمی که چه چیز در حال رخ دادن است؟

چرا که اگر چیزی نشنوی، چیزی نیست

و آنچه که نبینی بدون شک وجود ندارد

در فروردین ماه هنوز زمان باقی ست

هنوز می توانی پیش از آنکه جوانه هایش بشکند

آنها بیرون کنی

اما اگر غفلت کنی و بگذاری تا پایان تابستان به جای خود بماند

رشد بسیار کرده و از سر و کله ات بالا خواهد زد

امروز نژادپرستان یکی را از پای درمی آورند

فردا شاید دو نفر را از پای درآورند

فرانسه را چون توفانی درنوردیدند

و چه کسی می داند که چه زمانی نوبت توست!

بیدار شو! شهامت کن! به پیرامون خود بنگر!

یکی از آنان نشو که بعد از گذر توفان

بر جای خود ایستاده و می گویند

چیزی نمی دانستم!

هر روز خطری در مقابل زندگی ما به وجود می آید

هر روز موشک ها آماده اند

در تاریکی چشمان بسته ما

خود را تجهیز می کنند

اگر خطر را نبینیم

چگونه بچنگیم؟

امروز کاری و درآمدی داری

فردا شاید ناچار شوی بروی

میلیونها نفری که در جهان گرسنه اند

تنها کمی پایین تر از ما در همان چاه قرار دارند

بیدار شو! شهامت کن! به پیرامون خود بنگر!

یکی از آنان نشو که بعد از گذر توفان

بر جای خود ایستاده و می گویند

چیزی نمی دانستم!

بیشترین ها با موج می روند

بیشترین ها آرامش و آسودگی می خواهند

اما اگر فاشیسم خزنده بازگردد

این من و تو هستیم که می باید

در برابرش بایستیم

علف هرزه رشد می کند و دامن می گسترند

از این رو کاردت را بردار و آنها تیز کن!

ما دلتنگی ای یکسان با خود داشته ایم
ما با چشمانی یکسان نگرینیم
ما به قول‌هایی یکسان باور آورده ایم
ما در سوئی یکسان ایستاده ایم

هر کجا که می‌روم با منی
از میان ماه‌ها و سال‌ها
تو تمامی روزها با منی
هر کجا که می‌روم با منی
تو آنی که می‌توانستم باشم

و هیچ چیز نمی‌تواند ما را از هم جدا کند
و هیچ چیز نمی‌تواند ما را از هم بپاشد
و هیچ چیز نمی‌تواند ما را از کنار هم ببرد
و هیچ چیز نمی‌تواند کاری کند
که ما یکدیگر را ترک کنیم
شاید توفانها ما را ساکت کنند
شاید سایه‌ها ما را در خود ببلعند
شاید غصه‌ها ما را به زانو درآورند
اما هیچ چیز در جهان نمی‌تواند
بند بین من و تو را از هم بکشد

هر کجا که می‌روم با منی
از میان ماه‌ها و سال‌ها
تو تمامی روزها با منی
هر کجا که می‌روم با منی
تو آنی که می‌توانستم باشم
آنجا که هستیم با منی
هرجا می‌نگرم با منی
هرجا می‌روم با منی
تمامی روزها با منی
تو آنی که می‌توانستم باشم

هر کجا که می‌روم با منی
از میان ماه‌ها و سال‌ها
تو تمامی روزها با منی
هر کجا که می‌روم با منی
تو آنی که می‌توانستم باشم. (V)

سالهای آغازین دهه نخست قرن بیست و یکم گذشته از ماجرای تروریستی یازده سپتامبر و در پی آن حملات وحشیانه و تروریستی ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش به افغانستان و عراق، سالهایی بسیار سخت بودند. در سوئد در خلال این سالها مشکل پیشرفت افراد، نیروها و جریانات و احزاب ملی‌گرای افراطی و نژادپرست موضوع روز بود. میکائیل ویه برای شرکت خود در مبارزه با این نیروها از سوئی با همکاری بسیاری دیگر از هنرمندان مردمی، مترقی و انقلابی سوئدی جریان "هنرمندان در برابر نازیسم" را تشکیل داده، ترانه "این سرزمین من است" از "وودی گاتری Woody Guthrie" را به سوئدی در آورده و در کنسرتی به یادماندنی آنرا به اجرا درمی‌آورد و از سوئیسی دیگر ترانه بسیار شنیدنی دیگری را نیز به نام "یک ترانه تقدیم به شهامت" سروده و به اجرا درآورد:

"این یک ترانه تقدیم به شهامت است
این برای تمامی آنان است
که جرات می‌کنند
هرچند که شب طولانی است
به فردا باور داشته باشند
این یک ترانه تقدیم به شهامت است
ترانه‌ای کوچک و ساده
شاید به نظر بی‌معنی بیاید
اما به هر حال
من آنرا می‌خوانم

"Browne" و "لیتل استیون Little Steven" با آنها همکاری می‌کنند.

پس از این دوران بحران اروپای شرقی، یوگسلاوی و اتحاد جماهیر شوروی‌ست. در همین اوان است که حمله عراق به کویت و پس از آن حمله ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانان آن به عراق و آغاز بایکوت اقتصادی و جنگی فرسایشی در برابر توده‌های محروم عراق آغاز می‌شود. در همین دوران است که میکائیل ویه برخی از ترانه‌هایی را که بر موزیک "میکیس تئودوراکیس Mikis Theodorakis" آهنگساز مشهور و مترقی یونانی گذاشته شده‌اند را به سوئدی ترجمه کرده و برای اجرا به "آریا سایونما Arja Saijonmaa"، یکی از خوانندگان فنلاندی - سوئدی که سالها همراه تئودوراکیس بوده است می‌دهد.

در سال ۱۹۹۳ در خلال جنگ داخلی‌ای که در یوگسلاوی به راه انداختند صرب‌ها، بوسنی را تحت حمله شدید قرار داده و بخشهای بزرگی از شهر "سارایوو Sarajevo" را با خاک یکسان کردند. ویه ترانه "نادیا Nadja" را به یاد آوارگان و درماندگان این جنگ سروده و اجرا کرد. در سال ۱۹۹۴ در اولین انتخابات ریاست جمهوری آفریقای جنوبی "نلسون ماندلا Nelson Mandela" به مقام ریاست جمهوری این کشور انتخاب می‌شود. به هنگام اجرای مراسم آغاز دوره ریاست جمهوری ماندلا، در کنار افراد سیاسی مشهوری همانند "فیدل کاسترو Fidel Castro" و "یاسر عرفات Yaser Arafat"، ویه یکی از میهمانان دعوت‌شده به این مراسم است.

در سال ۱۹۹۵ اکثریتی ناچیز از مردم سوئد پس از سرمایه‌گذاری عظیمی که صاحبان قدرت و زر برای تبلیغات در این کشور به عمل آمد و پس از تاکتیک انتخاباتی بسیار زیرکانه‌ای به عضویت در اتحادیه اروپا رای مثبت داده و سوئد نیز به جرگه این اتحاد سرمایه پیوست. میکائیل ویه و بیورن آفرلیوس در زمره هنرمندانی بودند که در دوران آمدگی برای شرکت در این همه‌پرسی فریاد "نه به عضویت" را سر داده بودند. در سال ۱۹۹۹ بیورن آفرلیوس پس از سه سال مبارزه با بیماری سرطان درگذشته و میکائیل ویه را تنها می‌گذارد. در این رهگذر هم آفرلیوس و هم ویه که هر دو از بیماری آفرلیوس باخبرند ترانه‌هایی در مورد مبارزه، مقاومت و مرگ سرآید و اجرا می‌کنند. ترانه "تو آنی که می‌توانستم باشم" یکی از این ترانه‌هاست:

"بر فراز اقیانوس‌های پهناور
به سوی افق‌های دور دست
بر فراز دریاها و قاره‌ها
از میان غروب‌ها و روزها
در کنار هم طی سفر کرده‌ایم

راه‌هایی یکسان را در نور دیده‌ایم
بارهایی هم‌طراز را حمل کرده‌ایم
نگاهمان به ستاره‌هایی همانند بوده است
ترانه‌هایی هم‌نوا سر داده‌ایم
روپاهایی مشابه داشته‌ایم

هر کجا که می‌روم با منی
از میان ماه‌ها و سال‌ها
تو تمامی روزها با منی
هر کجا که می‌روم با منی
تو آنی که می‌توانستم باشم

بسان پلهایی بر روی اعماق
بسان سایه‌هایی زیر درختان
بسان آتش‌هایی در ظلمت شب
بسان راه عبوری در جنگلی انبوه
ما برای هم بوده‌ایم

ما خاطراتی یکسان تقسیم کرده‌ایم

ققنوس سرخ...

(به یاد گرامی رفیق مرضیه احمدی اسکوئی)

از صفحه آخر

در چنین شرایطی شناساندن هر چه بیشتر چهره انقلابی و دوست داشتنی رفیق مرضیه به عنوان یکی از زنان دلاور و شجاع چریک فدائی به نسل جوان و در اختیار قرار دادن شعرها و نوشته‌های در دسترس او که تجربه‌های زندگی و مبارزه توده‌ها را انعکاس داده و در عین حال درک و احساسات پاک و ستایش بر انگیز رفیق مرضیه در آن‌ها موج می‌زند، می‌تواند به سهم خود در مقابله با این تهاجم ایدئولوژیک از طرف رژیم‌هایی که از همان مناسبات امپریالیستی در ایران حفاظت می‌کند که رژیم شاه حافظ آن بود، نقش ارزنده خود را ایفاء نماید.

رفیق مرضیه احمدی اسکوئی هم به عنوان یک زن چریک سلحشور و هم به عنوان یک زن فدائی شاعر نه فقط در میان مردم مبارز ایران بلکه وسیع تر از آن در میان مردم مبارز افغانستان نیز چهره کاملاً آشنائی است. او نه فقط با نوشته‌ها و به خصوص با شعرهای زیبا و انقلابی‌اش و به واقع با زندگی سراسر مبارزاتی‌اش بلکه با شهادت قهرمانانه خود در جریان یک درگیری مسلحانه با مزدوران رژیم شاه، تأثیر به سزائی روی توده‌های وسیع مردم و به خصوص روی زنان مبارز ایران به جا گذاشته است. رفیق مرضیه از جمله زنان انقلابی ایران بود که در جامعه تحت سلطه رژیم شاه که نه فقط تبعیض علیه زن و بی حقوقی وی در قانون رسمیت داشت بلکه فراتر از آن - در شرایطی که دست روحانیون برای رواج خرافات مذهبی و حفظ آداب و سنت‌های ارتجاعی زن ستیز باز نگاه داشته شده بود - زن در میان افکار عمومی نیز به عنوان جنس درجه دوم محسوب می‌شد، با روی آوری به مؤثرترین و سترگ ترین مبارزه جاری در جامعه ایران یعنی مبارزه مسلحانه (به عنوان هم استراتژی هم تاکتیک) به سهم خود عملاً توانائی و قابلیت زن را در مقابل چشم توده‌ها آشکار کرد. بنابراین، او نه تنها به عنوان یک زن کمونیست فدائی همراه با دیگر زنان چریک در خدشه دار کردن و در هم شکستن تصور دون پایه بودن زن و در اعتلای مقام زن در جامعه نقش بارزی ایفاء کرده، بلکه با مبارزه خود دوشادوش رفقای مرد فدائی در روند تاریخ به جلو، یا به قول خود وی در کار ساختن جاده طویل جهان بی طبقه، سهم خود را داراست.

آوازه شهامت و شجاعت او در مقابل نیروهای مسلح رژیم شاه و تأثیر مبارزاتی آن روی توده‌ها به حدی است که امروز در رژیم جمهوری اسلامی که مخدوش کردن چهره انقلابیون گذشته در دستور روز قرار دارد، در مورد رفیق مرضیه علاوه بر انتشار مطالب تحریف آمیز از عکاسی



صحنه پردازی شده نیز استفاده شده است. در این عکس که صحنه پرداز آن شخصی به نام آزاده اخلاقی می‌باشد درست بر خلاف آن چه در واقعیت بود ساواکی‌ها نه تنها با ترس و دلهره با رفیق مرضیه که از نظر آن‌ها مردی است که چادر زنانه سر کرده است، برخورد نمی‌کنند بلکه در مقابل او روحیه بر قدرتی دارند و این مرضیه است که ناتوان تصویر شده که حتی نتوانسته به سوی ساواکی‌ها تیری شلیک کند و اسلحه از دستش افتاده است. (برای اطلاع بیشتر در مورد این عکس به مقاله "عکس‌هایی در خدمت تحریف مرگ‌های تاریخی!" از الف- آزاد، مندرج در پیام فدائی شماره ۱۹۹، دی ماه ۱۳۹۴ رجوع شود.)

در این کتاب، رفیق مرضیه را همراه توده‌های رنج کشیده و از جمله محروم ترین آن‌ها می‌بینیم و می‌بینیم که او چگونه با برخورد جامعه شناسانه و حتی روان شناسانه به توضیح واقعیت‌هایی که در جامعه ایران تحت سلطه رژیم شاه قرار داشت پرداخته است. در ابتدا وی می‌نویسد: "این نوشته شرح پاره‌ای از مشاهدات من از زندگی محنت بار خلق است که نه تازگی دارد و نه منحصر به فرد محسوب می‌شود، چرا که هر گامی که در این سرزمین به یغمای امپریالیسم رفته بر می‌دارد، خود را رویاروی محنتی دیگر و فلاکتی جان گذازتر می‌یابد." او می‌داندست که هر یک از ما شاهد چه صحنه‌های دلخراشی از زندگی مردم و شاهد چه برخوردهائی از طرف طبقات دارا و رژیم حاکم نسبت به آن‌ها بودیم و از این رو همواره اصرار می‌کرد که رفقای دیگر هم همچون خود وی خاطرات خود را به روی کاغذ بیاورند. متن کتاب حاضر را رفیق مرضیه در سال ۱۳۵۲ در اختیار رفقای سازمان قرار داد. من خود آن را در همان سال قبل از این که چاپ بیرونی شود در درون سازمان خوانده بودم. بخشی از کتاب حاضر در برگزیده خاطرات کودکی رفیق مرضیه می‌باشد که با

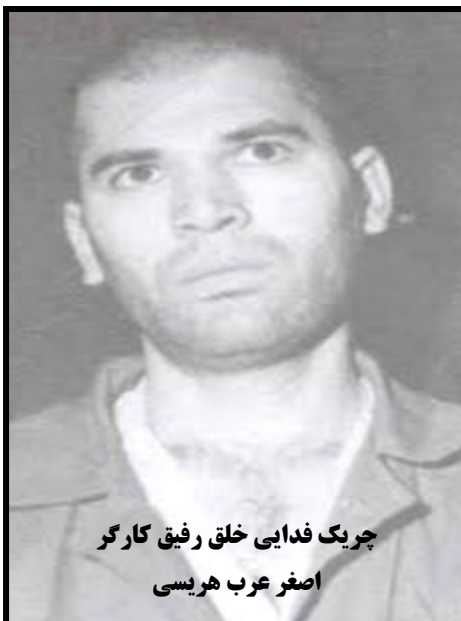


ظرافت خاصی به رشته تحریر در آمده‌اند. در این خاطرات می‌توان دخترک کوچکی را دید که با کنجکاوی وارد زندگی همسالان فقیر خود می‌شود و از همان آغاز فاصله طبقاتی و ظالمانه بودن آن را احساس می‌کند. در ادامه آن گاه که مرضیه به آگاهی سیاسی دست یافته این حس را که اکنون به درکی آگاهانه تبدیل شده می‌توان در شرح مشاهدات او از چگونگی زندگی دختر بچه‌هایی که در خانه‌های ثروتمندان به کلفتی و یا به عبارت دیگر به بردگی گرفته شده‌اند به صورت زنده دید؛ و او با قلم توانایش نه فقط درد و رنج و عواطف و احساسات این کودکان را عیان می‌سازد بلکه خشم و کینه سوزان خود نسبت به جامعه طبقاتی که تولید کننده مستمر چنین وضعی است را به خواننده نیز منتقل می‌کند؛ و در همین رابطه او از این هم غافل نمی‌ماند که با نشان دادن نمونه‌ای از برنامه‌های مضمّن کننده تلویزیونی در برخورد به کلفت‌های جوان، یادآور شود که ایدئولوگ‌های رژیم شاه مروج چه فرهنگ ارتجاعی در جامعه بوده‌اند. در قسمتی دیگر رفیق مرضیه را به همراه دوستانش که مسلماً رفیق گران قدر صبا بیژن زاده یکی از آن‌ها بود در نقاط مختلف ایران در میان محروم ترین توده‌ها می‌یابیم (مرضیه و صبا هر دو در دانشسرا تحصیل می‌کردند. آن‌ها از دیرباز با هم دوست بودند تا جایی که مرضیه اولین آگاهی‌های سیاسی خود را در ارتباط با پدر صبا که در دوره حزب توده یکی از مبارزین آن دوره و عضو آن حزب بود کسب کرده بود). او از "رنج آباد" کوره‌ها در خاتون آباد گرفته تا کپر نشینان بندرعباس تا آتشگاه اهواز با کولی‌آبادها و حلیی آبادهایش همه را زیر پا گذاشته، از زندگی آن‌ها تأثیر گرفته و صرف نظر از این که بعدها با مبارزه قهرمانانه خود تأثیری تاریخی بر زندگی آنان و دیگر ستمدیدگان به جای گذاشت، در همان زمان نیز با برخوردهای انسانی و مهربانانه خود تأثیر مثبت روی آن مردمان ستمدیده و محروم داشته است. در ارتباط با زندگی پر مشقت کولی‌ها می‌نویسد: "هر چه در کوره‌ها بیشتر می‌گردیم با حقایق

نگران می‌ساخت آن بود که مبادا نتوانند در مقابل آن شکنجه‌ها دوام بیاورند و ناخواسته اطلاعاتی را در اختیار دشمن قرار دهند. این نگرانی که ناشی از نهایت صداقت و صمیمیت و وفاداری با خلق بود را ما در این کتاب در وجود رفیق مرضیه می‌بینیم.

داستانی که در این کتاب تحت عنوان "داستانی بر مینای زندگی رفیق اصغر عرب هریسی" آمده مربوط به چریک فدائی خلق رفیق اصغر عرب هریسی می‌باشد. او به مثابه یک کمونیست فدائی یکی از انقلابیون جان بر کف آن دوره بود که رفیق مرضیه در این کتاب با توصیفی از زندگی او از رفقانی چون صمد بهرنگی، معلم اصغر و رفیق بهروز دهقانی که رفقانی چون او را آموزش داده و در شکل چریکهای فدائی خلق سازمان داده بودند و رفقای فدائی دیگر یاد می‌کند. رفیق مرضیه هم چنین چگونگی دستگیری این رفیق را درست به همان صورتی که خود وی و رفیق همراهش، چریک فدائی خلق مجد تقی زاده چراغچی در زندان برای زندانیان سیاسی آن دوره تعریف می‌کردند، در این نوشته توضیح داده و از مقاومت قهرمانانه او در زیر شکنجه‌های مأموران امنیتی رژیم شاه که در واقعیت امر، حتی باعث تحسین خود آنها نیز شده بود یاد کرده است.

این یک واقعیت تاریخی است که چریکهای فدائی خلق دستگیر شده در سال ۵۰ با مقاومت قهرمانانه خود در زیر شکنجه و با روحیه تهاجمی و نشان دادن شجاعت بی نظیر در برخورد به نیروهای امنیتی رژیم شاه تحولی انقلابی در زندان به وجود آوردند. رفیق اصغر، به عنوان یک کارگر انقلابی با قلبی سوزان از خشم طبقاتی نسبت به استثمارگران و مرتجعین حامی آنها، یک پای برجسته این تحول بود. او اولین مبارز اسیر در چنگال دشمن بود که وقتی از او خواستند تابعیت خود را اعلام کند در مقابل چشمان ناباور دست اندرکاران رژیم شاه که منتظر بودند فرمول همیشگی دلخواه آنان (تابعیت دولت شاهنشاهی ایران) عنوان شود، مطرح کرد من تابع خلق ایرانم و در حالی که انقلابی حرفه‌ای بودن در خون و وجود او جای داشت، وقتی از او شغلش را جویا شدند، چریک فدائی خلق بودن را شغل خود اعلام کرد. **رفیق اصغر عرب هریسی و رفیق مجد تقی زاده از جمله کمونیست‌های فدائی بودند که در عملیات قهرمانانه حمله به کلانتری پنج تیریز در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۴۹ که پیش در آمد رستاخیز سیاهکل بود شرکت داشتند. این دو رفیق در ۲۲ اسفند سال ۱۳۵۰ در ستونی که کمونیست فدائی برجسته ایران، علیرضا نابدل در رأس آن قرار داشت**



چریک فدایی خلق رفیق کارگر
اصغر عرب هریسی

خصوص اگر او دختر هم بوده باشد. گر چه در جوامع طبقاتی، این خاستگاه است که می‌تواند سرنوشت انسان‌ها را رقم زند نه جنسیت، اما حتی در درون طبقه بهره ده نیز زنها ستم و بی عدالتی سنگین تری را تحمل کرده‌اند. به هر رو آن چه مهم است و واقعیت دارد این است که ریشه این ستم‌ها در بطن جوامع طبقاتی است و با نابودی این نوع جوامع هست که این ریشه‌ها خواهد خشکید."

با در میان گذاشتن گوشه‌ای از واقعیت‌های تلخ و دردناکی که رفیق مرضیه با آنها زندگی کرده بود وی خواننده را به قضاوت می‌کشاند و مطرح می‌کند که بگذار آنان که فریفته تبلیغات دشمن در مورد چریکها گشته‌اند "بدانند که کدامین دردها قلب‌های ما را از کینه انباشته بود و ما در مبارزه بی امان خود برعلیه دشمن تا دندان مسلح، ... برای کدام آرمان به پاک باختگی، به هیچ شکوه جان می‌باختیم." رفیق مرضیه که به عنوان یک شاعر از شاخک‌های حسی قوی‌ای برای فهم مسائل اجتماعی برخوردار بود و در پرتو آگاهی والا و دانش مارکسیستی-لنینیستی خود مسببین دردهای جامعه تحت سلطه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را می‌شناخت، نه می‌توانست همان طور که خود نوشته است در مقابل واقعیت موجود بی تفاوت بماند ("... همه مان ملوک و دلتنگیم، نمی‌شود در برابر این همه تیره روزی بی تفاوت ماند.") و نه مشاهده نا آگاهی‌ها و جو یأس آمیزی که قبل از شروع مبارزه مسلحانه (سال ۴۹) تماماً بر جامعه حاکم بود می‌توانست او را از پیمودن راه انقلاب باز دارد. این انقلابی پرشور هم چون همه انقلابیون آن دوره، از شکنجه‌هایی که مأموران امنیتی شاه در زندان‌ها علیه مبارزین به کار می‌بردند آگاه بود؛ و واقعیت این است که این انقلابیون در راه مبارزه برای از بین بردن ظلم و ستم در جامعه ترسی از آن شکنجه‌ها به دل راه نمی‌دادند و تنها مسأله‌ای که آنها را

تلخ تری آشنا می‌شوم. بیش از همه سیستمی که برای استثمار پیاده شده مرا از نیرنگ بازی و شیادی سرمایه داران، به شکفت می‌اندازد. آنها برای پنهان کردن پنجه‌های خون آلود خود که بی رحمانه بر گوشت و پوست کارگران فرو رفته و نیروی کار و رمق و هستی‌شان را ذره ذره بیرون می‌کشند... خود کارگران را در مقابل هم قرار داده‌اند." و "هنگامی که ناخن اویخته و خونین یک زن تیره بخت را دیدم که همچنان به سمت قوطی روغن نباتی دراز بود، تمام پیکرم را لای منگنه‌ای یافتم که داشت در آتش له می‌شد."

این‌ها گوشه‌ای از صحنه‌هایی است که خواننده در این کتاب با آنها مواجه شده و امکان می‌یابد روح سرکش و جستجو گر مرضیه، شخصیت والا و چهره عمیقاً مهربان او را نیز لمس کند. موسیقی و رقص کولی‌ها را شنیدن و دیدن، آرزویش بود و می‌نویسد: "من به موسیقی و رقص دست نخورده قومی و محلی علاقه فراوانی دارم، اصالت آن درد و رنج آنها را در کنار پر صفا ترین و زیباترین جلوه‌های طبیعت یادآور می‌شود." اما در "کولی آباد" چیزهای دیگری می‌بیند و می‌شنود: "دل‌م به درد می‌آید، آیا این کودکان از همین سن و سال...؟! این کودکان، این شکوفه‌های پلاسیده زیر دست‌های هرزه...؟! ... صحنه‌هایی که پیش می‌آیند، نمی‌شود با کلمات تصویرشان کرد، فقط باید آنها را دید یا دست کم من نمی‌توانم آنها را تصویر کنم. آخر من درماندگی زبانی که جوانی و طنازی خود را از دست داده‌اند و جوان ترها جایشان را گرفته‌اند، حسرت و درد ماسیده در لابلای چروک چهره‌های پلاسیده آنها را چگونه می‌توانم تصویر کنم؟"

در این کتاب مرضیه از گشت خود در ادارات دولتی نیز نوشته و ضمن ارائه تصویری از برخورد کارکنان ادارات نسبت به روستائیان و طبقات پائین جامعه، و هم چنین ارائه نمونه‌هایی از برخورد توده‌های خوار و ذلیل شده از ظلم و ستم جامعه طبقاتی حاکم و برملا کردن تبلیغات دروغین رژیم در مورد "انقلاب اداری" که یکی از موارد دوازده گانه به اصطلاح "انقلاب سفید" شاه بود، نگرش آگاهانه خود در رابطه با این بخش از مسایل اجتماعی را نیز در مقابل دید خواننده قرار داده است. او در این کتاب هم چنین فراموش نکرده است که رنج و خشم خود از ستم دو گانه‌ای که بر زنان کارگر و زحمتکش در جامعه روا می‌شود را نیز ابراز کند؛ و در رابطه با حل نهائی ستم بر زن در جامعه حد بالای آگاهی کمونیستی خود را نیز به نمایش گذاشته است. می‌نویسد: "... و این است که با دیدن هر کودک فقیری بیش از هر احساسی، احساس درد و اندوه قلبم را در هم می‌فشارد، به

با سرود "من چریک فدائی خلقم، جان من فدای خلقم..." به سوی جوخه اعدام در میدان چیتگر تهران رفته و خونشان را وثیقه آگاهی مردم ایران قرار دادند.



چریک فدایی خلق رفیق کارگر

محمد تقی زاده

زاده این سیستم می‌باشند نیز به مراتب افزوده شده است.

می‌دانیم که با انقلاب توده‌ها طی سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷، امپریالیست‌ها مجبور شدند شاه را همچون موش مرده‌ای به زباله دان تاریخ پرتاب کنند. ولی با رفتن شاه مناسبات سرمایه داری وابسته در جامعه ما از بین نرفت و در نتیجه صرف سرنگونی رژیم شاه نتوانست نقطه پایانی بر فقر و فلاکت و فجایع مختلف بگذارد. این تجربه گرانبهائی است که می‌آموزد که امروز نیز صرفاً با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بدون آن که خواهان از بین بردن نظام سرمایه داری در ایران باشیم، اساس وضع ظالمانه و نکبت بار حاکم تغییر نخواهد کرد؛ و کسانی که برای رسیدن به رفاه و آزادی صرفاً چشم به رفتن این یا آن رژیم می‌دوزند، تجربیات گذشته را زیر پا می‌گذارند. رفیق مرضیه بر اساس نظراتی که در کتاب رفیق مسعود احمدزاده مطرح شده به خوبی می‌دانست که به منظور از بین بردن اقتصاد حاکم (سیستم سرمایه داری وابسته) در ایران، مبارزه مسلحانه روشنفکران انقلابی باید به تشکیل ارتش خلق تحت رهبری کمونیست‌ها منجر شود، چرا که کاملاً به این امر واقف بود که این "سرزمین به یغمای امپریالیسم رفته" تنها در نبرد بین ارتش خلق با ارتش ضد خلقی و دیگر نیروهای مسلح که ستون فقرات سلطه امپریالیستی در میهن ما را تشکیل می‌دهند می‌تواند به سرزمین شاداب و زندگی بخش برای اکثریت جامعه تبدیل شود.

به نکات گوناگون دیگری هم می‌توان در این کتاب انگشت گذاشت ولی برای این که این مقدمه بیش از حد طولانی نشود در این جا تنها به دو مورد اشاره می‌کنم. یکی آن که در کتاب رفیق مرضیه از جنبه روان شناسی متوجه تفاوت برخورد توده‌ها نسبت به دستگاه حاکم در دوره شاه و امروز می‌شویم. مثلاً می‌بینیم که در آن زمان (به خصوص قبل از شروع مبارزه مسلحانه و ارتقای روحیه مبارزاتی مردم)

توده‌های تحت ستم علیرغم همه خشم و نفرتی که از رژیم شاه داشتند اما به خود اجازه نمی‌دادند که علناً علیه شخص شاه و مسائلی که مستقیماً به رژیم مربوط می‌شد حرفی بزنند و اقشاری از مردم حتی به تملق گوئی از کارهای شاه هم می‌پرداختند. این را ما در این کتاب از جمله در برخورد کارمند اداره نسبت به "انقلاب اداری" شاه می‌بینیم و یا مثلاً در قسمتی می‌خوانیم: "شب عید است، رفقا می‌گویند که یک نفر ناشناس نیکوکار چهل کیلو برنج و چهل قوطی روغن نباتی به شیر و خورشید اهداء کرده است که به مردم بینوا بدهند و این‌ها خبر شده‌اند و همان جا می‌روند. جلو عمارت تنظیم خانواده می‌رسیم، دو پاسبان که از پوست سوخته و پیکر لاغرشان پیداست که بومی هستند، در دو سمت ایستاده‌اند، در حقیقت در میان انبوهی جمعیت گم شده‌اند... زن به ما که سر و وضع بهتری داشتیم شکوه کنان می‌گفت: خدا به شاه عمر بده شب عیدی برایمان برنج و روغن می‌فرستد، ولی این بی شرف‌های بی پدر و مادر - اشاره به پاسبان‌ها بود - آن‌ها را می‌خورند و به ما نمی‌دهند، شما وقتی رفتید بگوئید که بما نمی‌دهند و خودشان می‌خورند. دعای‌شان به شاه به خاطر سر و لباس ماست و این که خیال می‌کنند مأموریم..."

مردم معمولاً اعتراض خود به وضع موجود را در چهارچوب این اصطلاح که "شاه خوبست ولی اطرافانش بد هستند" انجام می‌دادند. در حالی که ما امروز شاهد روحیه و وضعیت دیگری در رابطه با توده‌ها از لحاظ روان شناسی هستیم. مثلاً با این که امروز شدت اختناق و سرکوب به مراتب بیشتر از زمان شاه است، اما ستم‌دیدگان علناً در کوچه و خیابان، بالاترین مقامات حکومتی و خود ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی را به باد ناسزا می‌گیرند و عملاً خشم و نفرت خود را از این رژیم نشان می‌دهند. کار به جایی رسیده است که گاه دست اندرکاران جمهوری اسلامی و کسانی که در بساط این رژیم به خوش رقصی مشغولند برای جلب توجه توده‌ها خود را در صف اپوزیسیون و حتی مغضوب رژیم جا می‌زنند. این تفاوت آشکار در روحیه و چگونگی برخورد مردم نسبت به یک رژیم وابسته به امپریالیسم، از یک طرف مدیون حافظه تاریخی توده‌ها در ارتباط با تأثیرات انقلابی مبارزه کمونیست‌های فدائی و دیگر مبارزین مسلح فداکار و صدیق با خلق در دهه پنجاه در جامعه می‌باشد و از طرف دیگر، در وسعتی به مراتب فراتر، به دلیل انقلابی که مردم ایران در سال‌های ۵۶-۵۷ به آن دست زدند و در پرتو آن متوجه قدرت تاریخی خود گشتند، حاصل شده است.

عمده توصیف‌های رفیق مرضیه در کتاب حاضر مربوط به شرایط زندگی و وضعیت ستم‌دیدگان و محرومین جامعه می‌باشد که او از نزدیک آن‌ها را مشاهده کرده بود. تعمق روی آن‌ها به نوبه خود به نسل‌های جوان می‌آموزد که در دوره شاه چه شرایطی در جامعه، انقلابیونی چون چریک‌های فدائی خلق را به صحنه مبارزه خونین با رژیم شاه کشاند و چه زمینه‌های مادی باعث خیزش توده‌ها و انقلاب آن‌ها شد. هم چنین با مطالعه یادداشت‌های رفیق مرضیه در مورد شرایط زندگی توده‌های ستم‌دیده در دوران شاه به راحتی می‌توان متوجه شد که صرفاً با روی کار آمدن جمهوری اسلامی نیست که توده‌های ستم‌دیده ایران امروز با شرایط فاجعه باری مواجه شده‌اند، بلکه بانی این وضع در اساس وجود سیستم سرمایه داری وابسته در جامعه ماست که تأمین کننده منافع امپریالیست‌ها و سرمایه داران وابسته می‌باشد. این سیستم پس از انقلاب به اصطلاح سفید شاه به سیستم حاکم در اقتصاد ایران تبدیل شد.

اگر زمینه به وجود آمدن سیستم سرمایه داری وابسته در ایران را هم به لحاظ تاریخی پی گیری کنیم خواهیم دید که از قرن نوزدهم از آن جا که امپریالیسم با تکیه به زور سیاسی و نظامی خود ایران را مورد تهاجم قرار داد، قشری از سرمایه داران که خدمتگزار منافع امپریالیست‌ها بودند (بورژوازی کمپرادور) پا به عرصه وجود نهادند. این همان قشری بود که نقش ضد انقلابی خود را در به شکست کشاندن انقلاب مشروطیت ایفاء کرد. این قشر از سرمایه داران تحت حاکمیت رضا شاه به مثابه خدمتگزار منافع امپریالیسم انگلیس در ایران و سپس در دوره رژیم وابسته به امپریالیسم شاه هر چه بیشتر رشد کرد تا این که در سال ۱۳۴۱ با تغییر شیوه فتودالی در جامعه به سرمایه داری به صورت طبقه حاکم در آمده و در جهت تأمین منافع امپریالیست‌ها و از این طریق تأمین منافع خود، قدرت سیاسی را تماماً به دست گرفت. با انتقال قدرت از رژیم شاه به جمهوری اسلامی حمایت و حفاظت از این سیستم به عهده جمهوری اسلامی قرار گرفته و رشد و انکشاف هر چه بیشتری یافت. امروز درست به دلیل رشد و گسترش هر چه فزون تر سیستم سرمایه داری وابسته در جامعه ماست که تبعات اجتماعی جنایتکارانه و واپس گرانه این سیستم انگلی نیز خود را به صورت هر چه برجسته تری نشان می‌دهد. به واقع جای تعجب نیست که ما امروز شاهدیم که در مقایسه با دوره شاه، هم بر وسعت و هم بر تنوع فجایع اجتماعی و نکبت‌هایی که

کشودن این خشم‌ها، یک آن فراموش نمی‌کنم.

در این جا در ضمن نگرش رفیق مرضیه نسبت به مبارزه و پیروزی که "نه به زودی و نه به آسانی فرا نمی‌رسد" و یا به قول رفیق مسعود احمدزاده "مبارزه سخت است و طولانی"، کاملاً آشکار است؛ و این که اصل مسأله این است که بتوان در مسیر مبارزه برای رسیدن به هدف نقش هر چه مؤثر تری ایفاء نمود. مرضیه که به مثابه یک چریک فدائی خلق به قدرت تاریخی توده‌ها واقف و به آن ایمان داشت در این جا نشان می‌دهد که دغدغه او تماماً انجام هر تلاش مبارزاتی برای گشوده شدن خشم مبارزاتی توده‌ها و به میدان آوردن آن‌ها به صحنه مبارزه می‌باشد و او جز به سهم خود در هموار کردن این مسیر به چیز دیگری نمی‌اندیشد.

(ادامه دارد)

هم چنین از زبان کارگران به قول خود "رنج آباد کوره‌ها" در خاتون آباد توضیح می‌دهد: "آن‌ها به خاطر می‌آورند که یکبار در زمانی نه چندان دور در ایام همین شاه - سال سی و سه - وقتی کارگران اعتصاب کرده و به وضع خود اعتراض کرده‌اند، مأموران و ژاندارم‌های شاه به آن جا ریخته‌اند و آن‌ها را به گلوله بسته‌اند و خیلی‌ها را که فقط جراحاتی برداشته بودند، زنده بگور کرده‌اند. آن‌ها این قصه شوم را سینه به سینه می‌گردانند. خشمشان را فرو می‌خورند، کینه‌شان را سرکوب می‌کنند، اما من دل‌هاشان را لمس می‌کنم که مثل دست‌های پیرمرد از کینه و خشم کبره بسته است، روزی این خشم‌ها گشوده خواهد شد. به خوبی می‌دانم که آن روز نه به زودی و نه به آسانی فرا نمی‌رسد. سهم دشوار اما ضروری و حتمی خود را در تسریع

مورد دیگر نقل سخنانی از تجربیات توده‌ها در این کتاب است که به نوبه خود مهر تأیید به تحلیل چریک‌های فدائی خلق در کتاب‌های "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" و "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" می‌زنند. مثلاً چریک‌های فدائی خلق از خشم فرو خورده توده‌ها در اثر سرکوب و دیکتاتوری رژیم شاه در فقدان یک سازمان انقلابی در صحنه مبارزه و در شرایط رواج تبلیغات دشمن مبنی بر گویا بیهوده بودن مبارزه و غیره سخن گفته بودند. رفیق مرضیه نیز در رابطه با مشاهدات عینی خود می‌نویسد: "شهرداری" آن‌ها را از کپره‌ایشان بیرون نموده، "شهرداری" به آن‌ها بدقولی کرده است. شهردار کیست و چیست؟ یک موجود خیالی و بسیار قدرتمند که قادر است کپرها را ویران کند و آن ماشین گنده هم یکی از نوکران زیر دست شهرداری است، به هر رو نیروئی است که تصور مبارزه با آن را هم نمی‌شود کرد." رفیق



در سالهای بین ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۶ نیز میکائیل و به همچنان فعال بوده، در بسیاری از فعالیتهای سیاسی و اجتماعی مترقی از جمله ارسال کشتی حامل مواد مورد نیاز به نوار غزه و محکوم کردن جنگ‌های تحمیلی در گوشه و کنار جهان شرکت داشته و با سرودن ترانه‌های مترقی و انقلابی و سر دادن ندای توده‌های تحت ستم به ادای دین خود مشغول بوده است. چند ماه پیش میکائیل ۷۰ ساله شد اما خود می‌گوید که تا آنجا که توان دارد در راهی که سالهاست در آن گام برداشته است حرکت خواهد نمود.

نادر ثانی

زیرنویس‌ها:

Fred: (۳)

https://www.youtube.com/watch?v=Af4Uy_qYPxE

Förtvivla inte systrar: (۴)

<https://www.youtube.com/watch?v=i7S5Acffyq>

Berg finns för att flyttas: (۵)

<https://www.youtube.com/watch?v=ZD8Zz0qwdY4>

Valet: (۶)

<https://www.youtube.com/watch?v=iKtQtZIUUR64>

Den jag kunde va: (۷)

<https://www.youtube.com/watch?v=dUhW18F2s-c>

En sång till modet: (۸)

<https://www.youtube.com/watch?v=PsiVZvZdGJ8>

هنر جدا از طبقه؟ ... از صفحه ۱۵

این یک ترانه تقدیم به شهامت است
تقدیم به شادی، امید و خنده
به کسانی که

هر چند نفرت پُرقدرت است

به عشق پاور دارند

به تمامی آنان که با هم متحد می‌شوند

به تمامی آنان که خواسته‌های خود را بیان می‌کنند

به تمامی آنان که می‌دانند

چقدر دشوار است

و با این وجود می‌گویند "آری"

این یک ترانه تقدیم به شهامت است

شهامت آنان که جرات می‌کنند ببینند

آنان که اجازه نمی‌دهند ساکت شوند

و واقعیت‌ها را بیان می‌کنند

برای تمامی آنان که پل می‌سازند

تمامی آنان که پذیرایند

تمامی آنان که پاور دارند

انسان می‌تواند آن کند که خود خواهد

این ترانه‌ای بلند برای تمامی آنان است

که از تسلیم شدن سرپیچی می‌کنند

آنان که با وجود آنکه زندگی بسیار دشوار است

به مبارزه ادامه می‌دهند

به تمامی آنان که جرات دارند

در عطش دیدار آن باشند که هرگز ندیده‌اند

آنان که قبول نمی‌کنند در مقابل فشار خم شوند

آنان که در پی حق خویشند

این یک ترانه تقدیم به شهامت است

این هدیه‌ای از من به توست

ترانه‌ای کوچک و ساده

با پیامی که بیش از هر چیز خواهان بیانش هستم

از این رو به خوبی مواظبش باش و آنرا فرا بگیر

و هر چندگاه یکبار آنرا زمزمه کن

چرا که بدینگونه رشد کرده

و در تمامی اقلیم سوئد

پخش خواهد شد. " (۸)



انتشار مجدد کتاب "خاطراتی از یک رفیق (یادداشت‌های چریک فدائی خلق رفیق شهید مرضیه احمدی اسکویی، همراه با چند شعر و یک داستان)" که هم اکنون در اختیار شماست در شرایطی صورت می‌گیرد که نسل جوان ایران تحت هجوم ایدئولوژیکی گسیخته‌ای از طرف رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته است. امروز علناً وابستگان به رژیم ننگ و جنایت جمهوری اسلامی و همچنین کسانی که با پیشبرد سیاست‌های این رژیم به نام و نانی رسیده‌اند (نان آلوده خورها)، هر یک با روش و تاکتیک خاصی در قالب به اصطلاح تاریخ نویس، جامعه شناس، کارگردان فیلم، هنرپیشه و عکاس و غیره با برخورداری از امکانات و فضائی که برایشان به وجود آورده شده است، می‌کوشند تا وضع ظالمانه کنونی را غیرقابل تغییر و ثابت جلوه داده و از این طریق فضای یأس و ناامیدی را در میان جوانان مبارز ایران رواج دهند. آنها به خصوص با تحریف تاریخ و واقعیت درخشان مبارزات چریکهای فدائی خلق و مخدوش کردن چهره‌های سرشناس و محبوب آنها در میان مردم و آن طور که امروز در هر نشریه و برنامه تلویزیونی رژیم شاهدیم با تقبیح آن چه آنها "آرمان گرائی" می‌نامند (این جماعت واژه "آرمان گرائی" را گذاشتن هدف‌هایی هر چند زیبا ولی دست نیافتنی در مقابل خود، اتویست بودن و بیهوده تلاش کردن و... معنی می‌کنند)، می‌کوشند اساساً مبارزه را تلاشی بی ثمر خوانده و هر گونه چشم انداز برای تحقق خواست‌های انقلابی و بر حق توده‌ها را کدر و غیرقابل دسترسی جلوه دهند.

ادامه در صفحه ۱۶

تظاهرات علیه اخراج پناهندگان افغانستانی از سوئد



روز شنبه ۲۲ اکتبر ۲۰۱۶، تظاهراتی در مرکز شهر کوچک "ترانس" Tranås علیه سیاست های ضد پناهندگی اخیر دولت سوئد برگزار شد. تظاهرکنندگان که بیش از ۵۰۰ نفر بودند، ابتدا در مقابل شهرداری شهر در (Tranås Stadshus) تجمع نموده و سپس ساعت دوازده و نیم بعد از ظهر به سمت (Best Western Hotel Tranås Statt) راه پیمائی کرده و در آن جا مبادرت به تجمع نمودند. در طی این تظاهرات که تا ساعت دو بعد از ظهر ادامه داشت تظاهرکنندگان خواهان توقف تلاش های دولت سوئد برای بازگرداندن پناهندگان جوان افغانی به افغانستان بوده و علیه این سیاست غیر انسانی شعار می دادند. در تجمع پایانی تظاهرات، برخی از معلمان و سرپرستان نوجوانانی که قرار است به افغانستان باز گردانده شوند سخنرانی کردند. آن ها در سخنرانی های خود ضمن محکوم کردن این سیاست ضد پناهندگی دولت سوئد بر این نکته تاکید داشتند که دولت سوئد در شرایطی در صدد بازگرداندن نوجوانان افغان به این کشور می باشد که بسیاری از این نوجوانان اساساً در ایران متولد و بزرگ شده و کسی را در افغانستان ندارند. تظاهرات علیه سیاست های پناهنده ستیز دولت سوئد، در روز شنبه بطور همزمان در تعدادی از شهر های این کشور برگزار شد. در تمامی این حرکات، تظاهرکنندگان با حمل پلاکارد و سر دادن شعار و سخنرانی مخالفت خود را با توافق اخیر بین دولت سوئد و دولت افغانستان مبنی بر بازگرداندن جوانان و نوجوانانی که با پناهندگی شان موافقت نشده، اعلام کردند. بر اساس این توافق قرار است هر نوجوانی که با پناهندگی اش موافقت نشده و فعلاً با اجازه اقامت موقت در سوئد به سر می برد، پس از رسیدن به سن ۱۸ سالگی به افغانستان فرستاده شود. در تظاهرات روز شنبه که در زیر باران شدید انجام شد، معلمان و سرپرستان سوئدی و آزادی خواهانی از ملیت های مختلف و از جمله افغانستان شرکت داشتند.

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران
در لینشوینگ - سوئد

اکتبر ۲۰۱۶

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!